



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



اختلاف در جانشینی

حاکمیت مغایر با خلافت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اختلاف در جانشینی

نویسنده:

ویلفرد مادلونگ

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	اختلاف در جانشینی
۶	مشخصات کتاب
۶	حاکمیت مغایر با خلافت
۳۰	پاورقی
۴۶	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

اختلاف در جانشینی

مشخصات کتاب

ویلفرد مادلونگ

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

حاکمیت مغایر با خلافت

حاکمیت علی (ع) مشخصه‌هایی مغایر با خلافت را داشت. این حاکمیت بر طبق معیارهای دوره‌ی نخستین خلافت، فاقد مشروعیت بود. علی (ع) از طرف شورایی از برجسته‌ترین صحابه‌ی نخستین، که عمر آن را شرط جانشینی مشروع دانسته بود، برگزیده نشد؛ و نیز از پشتیبانی اکثریت قریب که در تشکیلات حکومتی ابوبکر به منزله‌ی تنها طبقه‌ی حاکمی شناخته می‌شد که حق داشت درباره‌ی خلافت تصمیم‌گیری کند، بی بهره بود.

اما علی (ع) به مشروعیت ادعای خویش که مبتنی بود بر خویشاوندی نزدیکش با پیامبر (ص)، آگاهی‌اش از اسلام، همراهی‌اش با آن از همان روزگار نخستین، و شایستگی‌اش در مراقبت از آرمانهای آن، یقین کامل داشت. از نظر او معیارهایی که ابوبکر و عمر برای حاکمیت مشروع وضع کرده بودند، اصالت نداشت. علی (ع) به ابوبکر گفته بود که تأخیرش در بیعت با او در مقام جانشین پیامبر (ص)، از آن روی بود که به تقدم حق خویش در خلافت باور داشت. هنگامی که سرانجام با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرد همچنان بر عقیده‌اش باقی بود. او برای حفظ اتحاد مسلمانان بیعت کرد، و این در زمانی بود که معلوم شد مسلمانان از او، به منزله‌ی جانشین بر حق پیامبر (ص)، روی برتافته‌اند. وقتی امت مسلمان یا بخش اعظم آن، به او روی آوردند، نه فقط حق مشروع

[صفحه ۲]

او، که تکلیف اقتضا می‌کرد رهبری آنان را بر عهده گیرد.

کشته شدن عثمان شورشیان و هم پیمانان مدنی آنان را بر مرکز خلافت مسلط کرد و طلحه و علی (ع) نامزدهای بالقوه‌ی جانشینی بودند. چنین می‌نماید که در میان مصریان از طلحه، که در مقام مشاور آنان عمل کرده بود و کلید بیت المال را در دست داشت، حمایت‌هایی شده باشد. اما کوفیان و بصریان، که از مخالفت علی (ع) در توسل به زور آگاهی یافته بودند و نیز بیشتر انصار، ظاهراً به پسر عموی پیامبر (ص) گرایش داشتند. دیری نپایید که اینان برتری یافتند و چنین بر می‌آید که بویژه مالک اشتر رهبر کوفیان در فراهم آوردن زمینه‌ی انتخاب علی (ع) سهم بسزایی داشته است.

روایتهای مربوط به این رویدادها و فعالیت‌های علی (ع) که موجب شد او با عنوان جانشین خلافت به رسمیت شناخته شود، تا حدودی مغشوش و متناقض است. بدین ترتیب، سیر این تحولات را فقط با توجه به عدم قطعیت نسبی می‌توان مجدداً پی گرفت. روایتی از علقمه بن وقاص لثی کنانی [۱]، مشاور نزدیک طلحه، [۲] حکایت از آن دارد که آغاز تلاشهایی بی ثمر صورت گرفته است تا شورایی از قریشیان گرد هم آیند و درباره‌ی جانشینی پیامبر (ص) بحث و گفتگو کنند.

علقمه از جمع شدن گروهی در خانه‌ی مخرمه بن نوفل، پدر مسور، سخن می‌گوید. ابوجهم بن حذیفه گفت: «با هر کسی از شما بیعت کنیم نباید در قصاص دخالت کند». عمار بن یاسر لب به اعتراض گشود: «درباره‌ی خون عثمان، خیر». ابوجهم پاسخ داد: «ابن سمیه، تو به خاطر چند تازیانه که خورده‌ای تقاضای قصاص داری، امّا از خون عثمان قصاص نمی‌کنی؟» آنگاه اجتماع درهم ریخت. [۳] از هیچ یک از شرکت کنندگان دیگر نامی برده نشده است.

حضور علقمه بن وقاص را می‌توان دلیلی بر آن دانست که طلحه هم در آن میان بوده

[صفحه ۳]

است، امّا احتمال نمی‌رود که علی (ع) نیز در آنجا حضور یافته باشد. عمار گوید قصد داشت از انتخاب طلحه، که در آن هنگام ظاهراً قصاص مرگ عثمان را جایز می‌دانست تا خلافت را به دست گیرد، جلوگیری کند؛ زیرا طلحه بیش از همه در تحریک شورشیان و حرکت آنها کوشیده بود.

علی (ع)، هنگامی که خبر قتل عثمان را دریافت کرد، با فرزندش محمد (بن حنفیه) در مسجد بود. او بی‌درنگ از مسجد به سوی خانه رفت، امّا بنا بر روایت محمد، در راه با صحابه مواجه شد و صحابه از وی خواستند که بیعت آنان را با او بپذیرد. ابتدا نپذیرفت، سپس تأکید کرد که هرگونه بیعتی باید در مسجد و در برابر عموم مردم صورت گیرد. [۴] صبح شنبه روز بعد، علی (ع) به مسجد رفت. عطیه بن سفیان ثقفی [۵]، که با او همراه بوده، روایت می‌کند که گروهی از مردم را دیده است که در حمایت از طلحه گرد آمده بودند. ابوجهیم بن حذیفه به سوی علی (ع) رفت و گفت: «مردم با طلحه توافق کردند در حالی که تو غافل ماندی». علی (ع) پاسخ داد «پسر عمه‌ام کشته شود و در جانشینی خلافت او دیگران بر من پیشی جویند؟» آنگاه به سمت بیت المال رفت و آن را گشود. هنگامی که این خبر به گوش مردم رسید، طلحه را رها کردند و به سوی علی (ع) رفتند. [۶].

بخش آخر این روایت احتمالاً ناموثق است. بعید می‌نماید که در این هنگام علی در بیت المال را گشوده باشد. بلکه، درست‌تر آن است که علی (ع) وارد بازار می‌شود، در حالی که پیروانش از پی او می‌روند و از او می‌خواهند که بیعت آنان را بپذیرد. سپس به

[صفحه ۴]

خانه عمرو بن محصن انصاری از قبیله بنو عمرو بن مذبول نجار می‌رود و در آنجا نخستین بیعتها را می‌پذیرد. بر حسب روایت کوفیان مالک اشتر نخستین کسی بود که بیعت کرد. [۷].

احتمال می‌رود که طلحه و زبیر نیز در این مرحله از روی اکراه تن به نخستین بیعت داده باشند؛ چنانکه مدائنی به استناد ابوالملیح بن أسامه‌ی هذلی روایت کرده است. [۸] در عبارتی از حسن بصری به این موضوع اشاره شده است با این مضمون که می‌گوید: دیدم که زبیر در بوستانی (حش) در مدینه با علی (ع) بیعت کرد. [۹] از طلحه نیز نقل شده است که در بصره به بنو ربیع گفت او هم در باغی محصور با شمشیری که بر روی سرش آمده بیعت کرده است. [۱۰] بنا به روایت زید بن اسلم، سپس علی (ع) دوباره تأکید کرد که بیعت

[صفحه ۵]

باید در مسجد و در جمع مردم صورت گیرد. [۱۱] در هر حال، مراسم رسمی در مسجد در روز شنبه نوزدهم ذی حجه سال ۳۵ برگزار شد.

بنا بر اخبار عمومی و اصلی درباره‌ی بیعت که به شعبی عثمانی، کوفی میانه رو، می‌رسد و ابو مخنف روایت کرده است، طلحه اولین صحابی برجسته‌ای بود که با علی (ع) بیعت کرد. بیعت رقیب اصلی علی (ع)، بی تردید در اعتبار بخشیدن به انتخاب او و شروع آن حایز اهمیت بود. طلحه با پای خود برای بیعت نیامد. به گفته‌ی شعبی، مالک اشتر او را کشان کشان آورد، در حالی که اصرار می‌ورزید: «بگذار بینم مردم چه می‌کنند» [۱۲] چنانکه گذشت، بعداً طلحه ادعا کرد که با شمشیر آویخته بر سر بیعت کرده است. سعد بن ابی وقاص درباره‌ی این ادعا اظهار نظر کرده و گفته است که از شمشیر چیزی نمی‌داند، امّا می‌داند که طلحه بر خلاف خواسته‌اش بیعت کرده است. [۱۳].

بدون تردید، روحیه‌ی مردم مسجد، هنگامی که دیدند طلحه بی هیچ تهدیدی تن به بیعت داد، متزلزل شد. علی (ع) و طرفدارانش می‌توانستند ادعا کنند که او این کار را داوطلبانه انجام داده است. در این هنگام علی (ع) کسی را فرستاد تا کلید بیت‌المال را از طلحه باز گیرد. حکیم بن جبّله‌ی عبدی، رهبر شورشیان بصره، زبیر را آورد و او نیز بیعت کرد. زبیر بعداً شکایت کرد که یکی از

دزدان عبدالقیس او را به قهر آورده و با زور شمشیر بیعت کرده است. [۱۴] زیر ظاهراً از بیعت با علی (ع) خرسند نبود. این دو تن از [صفحه ۶]

زمانی که پس از مرگ پیامبر (ص) وجه مشترکی یافتند، با یکدیگر کینه تیزی می کردند و زیر می توانست تا حدودی این توجیه را برای خویش بیابد که به عنوان صحابی نخستین بیشترین حق را در مطالبه‌ی میراث خلیفه‌ی مقتول دارد. در مجموعه‌ی احادیث خاندان زیر روایتی از ابو حبیب، وابسته‌ی زیر، نقل شده است که زیر به هیچ وجه بیعت نکرد. اما این قضیه حال و هوایی افسانه‌ای دارد و نمی‌تواند گزارشهای بسیار درباره‌ی بیعت زیر را بی اعتبار سازد. [۱۵].

از آنجا که شورشیان ولایات و عده‌ای از انصار- آنان که هنوز از خفتی که ابوبکر و عمر بر آنان روا داشته بودند رنج می‌بردند- بر مدینه تسلط داشتند، قریشیان حاضر احساس می‌کردند که برای قبول بیعت با علی (ع) سخت تحت فشارند. عبدالله بن ثعلبه بن صعیر عُذری، هم پیمان بنو زهره‌ی حاضر در مدینه، ادعا کرد که در رأس بیعت مالک اشتر بود که گفت: «هر کس بیعت نکند گردنش را می‌زنم». او را حکیم بن جبلة و پیروانش نیز یاری دادند. عبدالله اظهار داشت چه جبری بالا-تر از این؟ [۱۶] بی تردید در اینجا تحریفی صورت گرفته است. در مقایسه با بیعت با ابوبکر، قراین کمتری وجود دارد که توسل به زور را نشان دهد. با این حال گذشته از طلحه و زیر، بودند کسانی که بعداً ادعا کردند که به زور شمشیر بیعت کرده‌اند. وقتی سعید بن مسیب از سعید بن زید بن عمرو بن نفیل پرسید که آیا با علی (ع) بیعت کرده است یا خیر، او پاسخ داد: «چه می‌توانستم کرد، اگر بیعت نکرده بودم، مالک اشتر و هوادارانش جانم را می‌ستاندند». [۱۷] حکیم بن حزام، یکی دیگر از نزدیکان عثمان نیز پیمان بیعت بست، اما گویا دیری نپایید

[صفحه ۷]

که مکه را ترک گفت و در آنجا از خونخواهان عثمان حمایت اخلاقی کرد.

چنین می‌نماید که شخص علی (ع) از اجبار مردم به بیعت خودداری ورزیده است. وقتی سعد بن ابی وقاص را برای بیعت آوردند، پاسخ داد تا مردم بیعت نکنند من بیعت نخواهم کرد؛ و به علی (ع) اطمینان داد که مایه‌ی زحمت او نخواهد شد (لا علیک منی بأس).

علی (ع) فرمان داد تا او را رها کنند. [۱۸] سپس عبدالله بن عمر را آوردند. او نیز گفت که تنها وقتی با علی (ع) بیعت خواهد کرد که مردم بیعت کنند. علی (ع) از او خواست کفیلی بیاورد که نخواهد گریخت. ابن عمر گفت کفیل ندارم. در این هنگام مالک اشتر به علی (ع) گفت: «این مرد از شمشیر و تازیانه‌ی تو امان یافت، بگذار گردنش را بزنم». علی (ع) پاسخ داد: «رهاش کن، من کفیلش می‌شوم. به خدا سوگند، هیچ گاه چه در کودکی و چه در بزرگی او را نیافتم مگر آنکه بد خلق بود». موضع ابن عمر، برخلاف سعد نسبت به علی (ع) خصمانه بود. وی پس از انتخاب علی (ع) نزد او رفت و گفت: «ای علی! از خدا بترس و بدون مشورت، در مسند فرمانروایی بر امت منشین». سپس راه مکه را پیش گرفت و رفت تا به مخالفان پیوندد. [۱۹].

شعبی در روایت خود می‌افزاید که علی (ع) شخصی را نزد محمد بن مسلمة فرستاد تا بیعت کند، اما محمد عذر آورد و گفت رسول خدا به من فرمان داده است که اگر مردم اختلاف کردند شمشیر خود را بشکنم و در خانه بنشینم. [۲۰] آنگاه علی (ع) او را رها کرد.

[صفحه ۸]

با شخص ناشناخته دیگری به نام وهب بن صیفی انصاری، که پاسخی مشابه به او داد، نیز چنین کرد. علی (ع) سپس أسامه بن زید را دعوت به بیعت کرد، اما أسامه که علی (ع) را عزیزترین مردم نزد خویش می‌دانست عذر آورد و گفت با خدای خود عهد کرده‌ام

که هرگز با گوینده‌ی «لا اله الا الله» جنگ و ستیز نکنم. [۲۱].

بعید است مجادله‌هایی که شعبی به این افراد نسبت داده است به هنگام بیعت نخستین صورت گرفته باشد، قبل از زمانی که روشن گردد که علی (ع) با مخالفت مسلحانه مواجه خواهد شد. این مجادلات باید زمانی رخ داده باشد که علی (ع) آماده‌ی جنگ با عایشه و شورشیان مکه می‌شد. بنابر روایتی دیگر به نقل از ابو مخنف و دیگران، علی (ع) در آن زمان نظر سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، أسامه بن زید و عبدالله بن عمر را جویا شد. علی (ع) به آنان گفت وادارشان نمی‌کند به لشکر او پیوندند، اما می‌خواهد بداند که در پیمان خود ثابت قدم هستند یا خیر. همگی پاسخ دادند آری، اما دوست ندارند با مسلمانان بجنگند. پاسخ زید در آن هنگام، با عباراتی مشابه در روایت شعبی پیرامون بیعت آمده است. [۲۲] بدین سان، بعید نیست که دست کم أسامه و ابن مسلمه در آغاز با علی (ع) بیعت کرده باشند. ابن سعد شاگرد واقدی، سعد بن ابی وقاص، اسامه، ابن مسلمه و زید بن ثابت را از جمله کسانی بر می‌شمرد که بیعت کردند. [۲۳] اینکه طبق این روایت عبدالله بن عمر نیز بیعت کرد، احتمالاً مبالغه است. [۲۴].

[صفحه ۹]

عبدالله بن حسن بن حسن، نیره‌ی علی (ع)، شماری از انصار برجسته‌تر را بر شمرده و آنان را در زمره‌ی عثمانیانی دانسته است که بیعت نکردند. اینان عبارت بودند از: حسان بن ثابت و کعب بن مالک شاعر، زید بن ثابت خزانه دار عثمان، مسلمه بن مخلد خزرجی، والی مصر در زمان فرمانروایی معاویه و یزید، [۲۵] ابوسعید خدری [۲۶] و نعمان بن بشیر از اصحاب رسول خدا و هر دو اهل خزرج، رافع بن خدیج از قبیله بنو حارثه‌ی اوس، فضاله ابن عیید اوسی احتمالاً قاضی وقت دمشق، [۲۷] و کعب بن عجره بلوی هم پیمان انصار. [۲۸] اما اکثریت عظیم انصار با اشتیاق بیعت کردند. [۲۹].

انتخاب علی (ع) برخلاف رویه‌ی معمول، که از طرف شورشیان ولایات و انصار حمایت شد- انصاری که ابوبکر از حق رأی محروم‌شان ساخته بود- امت را عمیقاً به سه فرقه تقسیم کرد. علاوه بر جناحی که از خلافت علی (ع) حمایت می‌کرد، امویان و طرفداران آنان عقیده داشتند که خلافت از طریق عثمان به تملک آنان در آمده است؛ جناح دیگر اکثریت قریش بودند که امید داشتند خلافت قریش را به اصولی که ابوبکر و

[صفحه ۱۰]

عمر وضع کرده بودند باز گردانند. هنگامی که هر جناحی برای گرفتن حق مورد نظر خود آماده‌ی جنگ شد، اسلام در کشاکش جنگی داخلی و بیرحمانه فرو افتاد که پس از علی (ع) نیز ادامه یافت. آتش مصیبت (فلته) که، به نظر عمر خداوند شرّ آن را از بین برد، اکنون همراه با حسّ انتقام جویی شعله ور شده بود.

مکه به صورت کانون طبیعی مخالفت قریش در آمد. عایشه پرچم خونخواهی عثمان را برافراشت. به گفته‌ی اهل مدینه، عایشه مکه را پس از زیارت ترک کرده بود، شادمان از اینکه طلحه جانشین عثمان شده است. وقتی به «سیرف» در شش یا دوازده میلی شمال مکه رسید [۳۰]، با عبید بن مسلمه‌ی لیثی معروف به ابن امّ کلاب از طرفداران علی (ع) مواجه شد که عایشه را از جانشینی پسر عموی همسرش آگاه کرد. عایشه بسرعت بازگشت، خود را در حجر مستور داشت و گفت: «ما عثمان را به سبب اموری که بیان داشتیم و بدانها آگاهش نمودیم سرزنش کردیم. او توبه کرد، از پروردگارش آمرزش طلبید و مسلمانان توبه او را پذیرفتند؛ زیرا چاره‌ای جز این نداشتند». سپس عایشه علی (ع) را متهم می‌کند که بر عثمان حمله برده و او را کشته است. [۳۱].

در این هنگام گروهی از سران قریش از مدینه رهسپار مکه شدند. طلحه و زبیر که دیدند دیگران با موفقیت در برابر بیعت با علی (ع) ایستادند، سوگند خود را شکستند و شهر را بی وداع ترک کردند. عبدالله بن عباس که از مکه به مدینه باز می‌گشت و پنج روز پس از کشته شدن عثمان به مدینه رسید، بین راه در نواصف، آنان را با ابو سعید (بن عبدالرحمان) بن حارث بن هشام مخزومی [۳۲] و گروهی از قریشیان دیگر

[صفحه ۱۱]

دید. [۳۳] امویان نیز باید بسرعت از پناهگاه خود در کشتزارها بیرون رفته باشند و مروان و بسیاری دیگر از آنان با شتاب در مکه گرد آمدند. اما ولید بن عقبه راهی شام شد تا به معاویه بپیوندد. انصار عثمانی، حسان بن ثابت، کعب بن مالک و نعمان بن بشیر نیز رفتن به دمشق را برگزیدند. [۳۴] زید بن ثابت و سعد بن ابی وقاص در مدینه ماندند، حال آنکه محمد بن مسلمه به ربه جلالی وطن کرد. وقتی عایشه در مکه ماند، ام سلمه بیوه‌ی پیامبر (ص) و از قبیله‌ی مخزومی، که با او حج گزارده بود، پس از اینکه عایشه را از پیوستن به شورشیان برحذر داشت، اما ناکام ماند، به مدینه بازگشت و از علی حمایت کرد. [۳۵].

وقتی عبدالله بن عباس چهار روز پس از جانشینی علی (ع) وارد مدینه شد و به دیدار او رفت، به روایت خود او، مغیره بن شعبه ثقفی [۳۶] را، که در تدبیر سیاسی زبانزد بود، همراه با علی (ع) یافت. در این روایت آمده است که وقتی مغیره آنجا را ترک کرد این

[صفحه ۱۲]

عباس از علی (ع) درباره‌ی آنچه مغیره گفته بود پرسید. علی (ع) به ابن عباس گفت مغیره پیشتر او را دیده و به او توصیه کرده بود که عبدالله بن عامر، معاویه و حاکمان منصوب شده دیگر از طرف عثمان را در منصبهای خویش نگهدارد و بیعت با خود را در ولایاتشان به آنان واگذارد تا مردم را آرام سازند. علی (ع) این پیشنهاد را رد کرده و گفته بود که چنین افرادی را نباید در هیچ منصبی گمارد. اکنون مغیره بازگشته و به علی (ع) گفته بود تغییر عقیده داده و تصور می‌کند که علی (ع) باید این افراد را که دیگر اقتدار پیشین خود را ندارند، برکنار سازد و کسانی را که مورد اطمینان اویند به کار گمارد.

ابن عباس می‌گوید که بار نخست توصیه مغیره صادقانه بود، اما اکنون قصد فریب علی (ع) را داشت: «می‌دانی که معاویه و یارانش اهل دنیانند. اگر آنان را تثبیت کنی، باکی ندارند که چه کسی فرمانروایی می‌کند، اما اگر آنان را برکنار سازی خواهند گفت: حکومت را بدون شورا غصب کرده و یاران ما را کشته است، و آنگاه مخالفان را بر ضد تو خواهند شوراند. سپس اهل شام و عراق علیه تو قیام خواهند کرد، حال آنکه یقین ندارم که طلحه و زبیر باز نگردند و بر تو هجوم نیاورند».

علی (ع) فرمود: «اینکه گفתי نگاهشان دارم، به خدا تردید ندارم که از لحاظ کار دنیا نکوست و به صلاح است، اما تکلیفی که به گردن دارم و معرفتی که از حال عمال عثمان دارم ایجاب می‌کند که هیچ کدامشان را به کار نگمارم، اگر قبول کردند بر ایشان بهتر است و اگر عصیان کردند شمشیر خرجشان می‌کنم».

ابن عباس گفت: «رأی مرا به کار بند و به خانه‌ی خویش برو یا به «ینبع» رو، در ملک خویش بمان و در به روی خویش ببند که عربان لختی بگردند و آشفته شوند و کس جز تو نیابند که به خدا اگر اکنون با اینان هماهنگ نشوی فردا مردم خون عثمان را بر تو بار کنند». اما علی خودداری ورزید و به ابن عباس گفت که به شام رود و ولایت آنجا را به عهده گیرد. ابن عباس گفت که این رأی محکم نیست، معاویه مردی از بنی امیه، پسر عموی عثمان و ولایتدار او در شام است؛ یقین ندارم که به قصاص خون عثمان گردنم را نزنند. کمترین کارش این است که مرا زندانی کند، و بر من چیره شود. ابن عباس در پاسخ به این پرسش علی (ع) که چرا معاویه باید چنین کند، می‌گوید: «به سبب خویشاوندی میان من و تو. آنچه به گردن تو نهند به گردن من نیز نهند. لیکن به معاویه

[صفحه ۱۳]

بنویس، بر او منت گذار و به او وعده بده». علی (ع) گفت: «سوگند به خدا هرگز چنین نخواهد شد». [۳۷].

این روایت در کل قابل اعتماد به نظر می‌آید. می‌توان احتمال داد که گفته‌ی ابن عباس در توصیه به علی (ع) برای ترک مدینه و رفتن به ینبع، ناشی از آینده‌نگریهای ابن عباس بوده است تا علی (ع) از اتهام مشارکت در قتل عثمان در امان بماند. در حدیثی که احتمالاً به اسامه بن زید می‌رسد، روایت شده است که اسامه همین توصیه را قبل از کشته شدن عثمان به علی (ع) کرده است و گفته می‌شود که ابن عباس اسامه را سرزنش کرده؛ زیرا او پیشنهاد نموده بود که علی (ع)، پس از آنکه سه مرد قریشی او را کنار نهادند،

عقب نشیند. [۳۸].

در هر حال، این روایت شخصیت متفاوت این دو پسر عمو را نشان می‌دهد: ابن عباس، فردی تیز بین در صحنه‌ی سیاسی، با تجربه، چون ارتباط نزدیکی با عمر داشت و انگیزه‌ها، فرصت طلبیهای قدرتمندان و جاه طلبان را زیر نظر می‌گرفت، در حالی که خود هیچ آرمان غیر واقع‌گرایانه‌ای نداشت. اما علی (ع)، به حق و رسالت دینی خود کاملاً یقین داشت، حاضر نبود به خاطر مصالح سیاسی اصول خویش را به مخاطره افکند، و آماده مبارزه با نابرابریهای غالب اجتماعی بود. [۳۹] سادگی علی (ع) در سیاست، بی باکی و عدم حساسگری‌اش موجب شد که او را به فردی «غیر جدی» متهم کنند. گویند این اتهام (دعابۀ) را عمر به او زد. این ویژگیها در همان آغاز فرمانروایی‌اش آشکار شد، با اعمالی چون گشودن در بیت المال و بخشیدن پولهای آن به مردمان عادی [صفحه ۱۴]

چنانکه خود وعده داده بود و طی دوران خلافتش چنین کرد، و با پافشاری‌اش بر عزل همه‌ی والیان عثمان به جز ابوموسی اشعری که شورشیان کوفه او را برگزیده بودند.

علی (ع) در نخستین خطبه‌اش، چنانکه ابو عبیده معمر بن مثنای بصری روایت کرده است، بی پرده لب به سرزنش مؤمنان گشود. او به مواردی از مخالفت آنان با وی پس از مرگ پیامبر (ص)، اشاره کرد. علی (ع) گفت: که خداوند دو راه چاره در برابر این امت قرار داده است: شمشیر و تازیانه. و امام را نشاید که نسبت به این دو سستی نشان دهد. اگر بخواهم از خداوند به سبب اعمال گذشته‌ی آنان آمرزش می‌طلبم. آن دو مرد رفتند و سومی به پا خواست، همانند کلاغی که غمی جز شکم ندارد؛ خدا از او درگذرد، اگر بالهایش چیده و سرش بریده می‌شد، برای او بهتر بود؛ اگر امور به خودتان باز گردد سعادت‌مند خواهید شد؛ اما بیم دارم که در فترتی فرو افتید، بر همه‌ی ما چیزی جز تلاش نیست.

ابوعبیده نیز روایت می‌کند که، به گفته‌ی نواده‌ی علی (ع)، جعفر (صادق) بن محمد (ع)، وی در این خطبه مرتبه‌ی عالی نیکان عترتش را به مؤمنان یادآوری می‌کند، یعنی وابستگان به خاندانی که از گنجینه‌ی دانش الهی بهره برده‌اند و بر طبق حکم او حکم می‌کنند؛ اگر مؤمنان از آنان پیروی کنند به واسطه‌ی بصیرت آنان ره یابند، و گرنه خداوند آنان را به دست خود نابود گرداند. [۴۰].

تاریخ و متن دقیق این خطبه مورد بحث است. با این همه مضمون و محتوای خطبه آشکارا از سبک سخن گفتن علی (ع) و شیوه‌ی گفتارهایش برای مردم در طی دوران خلافتش، حکایت دارد. احتمال می‌رود که او از همان ابتدا چنین لحنی را اختیار کرده باشد. سرزنشهای بی پرده و انتقادهای سخت از پیمان شکنی و نداشتن خلوص و پاسخ ندادن به فراخوانیهای او در امری که حقانیتش آشکار بود، و ستایش پرشور از

[صفحه ۱۵]

وفا کنندگان به عهد در وقت مناسب، از ویژگیهای بیانات او بود.

این خطبه‌ها بسیاری از پیروان نه چندان مشتاقش را از او دور می‌کرد. اما، با این همه، پشتیبانی شورانگیز و اشتیاق اقلیتی از پیروان پارسای او را نیز برمی‌انگیخت. علی (ع) برای آنان هیچ تردیدی باقی نگذارد که تنها از طریق او و خاندان پیامبر (ص) است که می‌توانند راه هدایت حقیقی دین را بیابند و از اینکه از آنان روی گردان شده بودند ملامتشان می‌کرد. در حالی که امت را به تمامی سرزنش می‌کرد، از خرده‌گیری بر دو خلیفه‌ی اول، که گهگاه عملکرد کلی آنان را بسیار می‌ستود، خودداری می‌ورزید. بویژه، چنین می‌نماید که فرمانروایی خشک و با صلابت عمر را تحسین می‌کرد و در کل می‌کوشید با سنتهای وضع شده از طرف او مخالفت نکند. او عنوان رسمی عمر، امیر مؤمنان، را پذیرفت، امّا لقب خلیفه را که از دید او با ادعاهای ظاهر فریب عثمان در خلیفه‌الله بودن و نه جانشینی پیامبر (ص)، تباه شده بود رد می‌کرد. تنها در زمان فرمانروایی عثمان بود که آشکار شد امت اسلام به

بیراهه رفته است. علی (ع) انحراف عثمان را از راه راست اسلام، سخت مورد انتقاد قرار می‌داد. به طور کلی نه قتل بیرحمانه او را توجیه و نه قاتلانش را محکوم می‌کرد. عثمان با اعمال ناعادلانه‌ی خود قیام مردم را برانگیخت و در عملیاتی جنگی کشته شد. فقط هنگامی که طلحه، عایشه و پیروانشان علی (ع) را مستقیماً به دست داشتن در قتل عثمان متهم کردند، نوک اتهام را متوجه خود آنان کرد.

تمایل علی (ع) در دوری جستن کامل از حکومت خویشاوند نواز عثمان، در تصمیم او بر عزل والیانش نمود می‌یافت. تنها در کوفه - آن هم ظاهراً بنا به سفارش مالک اشتر - ابو موسی اشعری را به ولایتداری آنجا ابقا کرد؛ اگر چه به نظر می‌رسد که برخورد ابو موسی با خلیفه‌ی جدید محتاطانه بوده است. [۴۱] وقتی نخستین بار خبر جانشینی علی (ع) در کوفه انتشار یافت، والی به مردم سفارش کرد که در انتظار تحولات بیشتر بمانند.

[صفحه ۱۶]

هاشم بن عتبّه، [ابی وقاص]، برادر زاده‌ی سعد بن ابی وقاص که در آن هنگام بیعت خود را با علی (ع) در اشعاری با شوق و شور اعلام کرد، بی پروا ابراز داشت که او بدون ترس از امیر اشعری‌اش بیعت کرده است. [۴۲] تنها هنگامی که یزید بن عاصم محاربی [۴۳] با فرمان گرفتن بیعت از کوفیان، از طرف علی (ع) وارد کوفه شد، ابو موسی نیز بیعت کرد. گفته می‌شود که عمار یاسر پیش بینی کرد که وی بیعت خویش را خواهد شکست. [۴۴].

علی (ع) برای حکومت بصره، عثمان بن حنیف انصاری از قبیله‌ی بنی اوس را گمارد. او یکی از صحابه بزرگ بود که عمر، مساحی زمینهای «سواد» را بدو سپرده بود. وقتی عثمان بن حنیف وارد بصره شد، والی عثمان عبدالله بن عارم بن کربز رهسپار مکه شده و عبدالله بن عارم حضرمی، هم پیمان بنی عبد شمس را بر جای خویش نشانده بود. عثمان بن حنیف، حضرمی را براحتی دستگیر کرد و اداره‌ی شهر را بر عهده گرفت. [۴۵].

برای حکومت مصر، علی (ع) قیس بن سعد بن عباده، فرزند رهبر خزر جی نگون بخت را به ولایت گمارد؛ عمر در سقیفه با او با خشونت بسیار رفتار کرده بود و بعداً از موطن خویش، مدینه، نیز رانده شد. این کار جبران بی عدالتی بود نسبت به انصار و احتمالاً مخالفان قریشی علی (ع) در مکه آن را تأییدی بر این هراس خود دانستند که علی (ع) قصد داشته است مقام ممتاز آنان را به منزله‌ی طبقه‌ی حاکم در اسلام نفی کند. علی (ع) به محمد بن ابی حذیفه، که شورشیان مصر او را رهبر خود می‌دانستند و اکنون فرمانروایی فسطاط را بر عهده داشت، وقعی نهاد. علی (ع) به قدری که خود را مدیون مالک اشتر و کوفیان احساس می‌کرد، ظاهراً خود را مدیون شورشیان مصر، که به وطن

[صفحه ۱۷]

بازگشته بودند، نمی‌دانست و مایل بود خیلی به آنان نزدیک نشود. او به عمرو عاص نیز، که به سبب محبوبیتش در میان سپاهیان مصر به درخواست عایشه به حکومت بازگردانده شده بود، اعتنایی نکرد. نقش برجسته‌ی عمرو عاص در تحریک بر ضد عثمان که بر منافع شخصی، نه اصول اسلامی، مبتنی بود بعید است که مورد پسند علی (ع) قرار گرفته باشد. در کل، عمرو عاص نمونه‌ی فرصت طلبی بود غیر محتاط که علی (ع) نمی‌خواست با وجود وی حاکمیت خویش را زیر سؤال ببرد.

بنا به گفته‌ی سهل بن سعد ساعدی خزر جی، [۴۶] علی (ع) به قیس بن سعد پیشنهاد کرد که در مدینه سپاهی نظامی بر گزیند تا همراه او باشند؛ اما قیس نپذیرفت و گفت: «آنچه را گفتمی فهم کردم، اینکه گفتمی با سپاهی سوی مصر روم، به خدا اگر باید سپاهی از مدینه ببرم هرگز آنجا نروم که این سپاه را برای تو و او می‌گذارم تا اگر به آنها حاجت یافتی نزدیک تو باشند». او تنها با هفت نفر از اصحابش رهسپار شد و بدون زحمت به فسطاط رسید. [۴۷] قیس فرمان داد که نامه‌ی علی (ع) به مسلمان مصر دایر بر انتصاب او، در مسجد خوانده شود. خلیفه [علی] همانند خطبه‌ای که در مدینه ایراد کرد یادآور شده بود که نخست دو امیر صالح جانشین پیامبر

(ص) شدند. آنان بر طبق قرآن و سنت عمل کردند. پس از آنان فرمانروایی زمام امور را به دست گرفت که بدعت نهاد، به گونه‌ای که امت مجال نکوهش و اعتراض بر او را یافت. و اکنون مؤمنان به او [علی] روی آورده با وی بیعت کرده بودند. از مرگ خشونت بار عثمان و از نقش شورشیان مصر یادی نمی‌شود. ظاهراً علی مایل نبوده است مسائل اختلاف برانگیز را مطرح کند. این نامه در صفر سال ۳۶، دو ماه پس از جانشینی علی (ع)، به دست کاتبش عبیدالله بن ابی رافع که فرزند یکی از موالی [صفحه ۱۸]

محمد (ص) بود، نوشته شد. [۴۸] قیس آنگاه علی (ع) را به عنوان بهترین مرد پس از محمد (ص) ستود و برای او بیعت گرفت. گروهی از طرفداران عثمان که پس از قیام ابن ابی حذیفه به روستای خربتا نزدیک اسکندریه عقب نشینی کرده بودند، در برابر قیس بن سعد به رهبری فرماندهی خود یزید بن حارث مُدَلِجی کِنانی مقاومت کردند. [۴۹] آنان به قیس خبر دادند که قصد جنگیدن با او را ندارند و در کار عاملان خراجش دخالت نمی‌کنند، بلکه می‌خواهند منتظر بمانند و ببینند اوضاع چگونه پیش می‌رود. والی پذیرفت که آنان را وادار به بیعت نکند. مسلمة بن مخلد ساعدی خویشاوند قیس بن سعد نیز به خونخواهی عثمان به پا خاست. قیس به او اطمینان داد که در هیچ شرایطی او را نخواهد کشت و مسلمة بن مخلد عهد کرد که تا وقتی والی مصر باشد با او مخالفت نخواهد کرد. قیس با این توافقات توانست در سراسر مصر خراج جمع آوری کند. [۵۰].

از محمد بن ابی حذیفه و شورشیان مصری ضد عثمان در گزارش سهل بن سعد سخنی به میان نیامده است. به گفته‌ی لیث بن سعد مصری، هنگامی که قیس بن سعد والی شد، ابن ابی حذیفه از مصر به مدینه رفت تا به علی (ع) پیوندد. اما معاویه از عزیمتش با خبر شد و نگرهبانانی گماشت. او را دستگیر کرده نزد معاویه آوردند و معاویه او را به زندان افکند. پس از چندی از زندان گریخت، یکی از یمنیان در پی او رفت و او را کشت. [۵۱].

[صفحه ۱۹]

نیز به گفته‌ی لیث، او و عبدالرحمان بن عدیس در ذی حجه‌ی سال ۳۶ کشته شدند. [۵۲]. این اخبار، مناسب‌ترین روایتها درباره‌ی سرانجام ابن ابی حذیفه است. گروهی از شورشیان که به یقین عبدالرحمان بن عدیس، ابو شمربن ابرهه بن صباح، و احتمالاً ابو عمرو بن بَدِیل خزاعی در میان آنان بودند، او را همراهی می‌کردند. معاویه آنها را در جبل الجلیل در نزدیکی حمص بازداشت کرد، اما از آنجا گریختند و کشته شدند. [۵۳] تنها

[صفحه ۲۰]

ابو شمیر، عضو مغرور خاندان سلطنتی حمیری ذواصبیح، فرار از زندان را بر خود ننگ داشت. معاویه او را رها کرد و او همراه با شامیان به صفین رفت و در آنجا به لشکر علی (ع) پیوسته در جنگ کشته شد. [۵۴] در روایت عثمانیان مصر به استناد ابن عدیس این حدیث از پیامبر (ص) نقل شده است: «بعضی مردم از دین بر خواهند گشت، همانند تیری که در صید نشیند و از آن بیرون رود. خداوند آنان را در جبل لبنان و الجلیل خواهد کشت». [۵۵].

بدین سان، ابن عدیس راوی حدیثی شد در محکومیت خویش به نقل از پیامبر (ص).

علی (ع) در یمن عبیدالله بن عباس هاشمی را والی صنعاً و سعید بن سعد بن عباده، برادر قیس را والی جَند ساخت. [۵۶] برخی روایتها حکایت از آن دارد که والیان عثمان،

[صفحه ۲۱]

یعلی ابن امّیه (مُنیه) حنظلی تمیمی، هم پیمان بنو نوفل قریش در صنعاً، [۵۷] و عبدالله بن ابی ربیعہ مخزومی در جَند، در زمان محاصره‌ی خانه‌ی عثمان، پیشتر شهر خود را ترک کرده بودند تا به یاری خلیفه بشتابند.

عبدالله بن ابی ربیعہ از مرکب افتاد و پیش از رسیدن به مکه ران پایش شکست. [۵۸] هر دو نفر با پول فراوان بدان جا رسیدند و

یعلی تعداد زیادی شتر که از یمن گرد آورده بود با خود آورد. [۵۹] وقتی ابن ابی ربیع به مکه رسید عایشه را یافت که مردم را به خروج و خونخواهی عثمان فرا می‌خواند. فرمان داد که سریری در مسجد برای او فراهم آورند و آنگاه به مردم گفت هر که خواهان گرفتن انتقام خون عثمان است برای رفتن آماده‌ایم. یعلی بن منیه که پیشتر برای زیارت حج آمده بود با شنیدن این دعوت بدو پیوست. [۶۰].

تلاش علی (ع) برای مهار مکه ناکام ماند. به گفته‌ی صالح بن کیسان، علی (ع) به خالد بن عاص مخزومی - که عثمان هنگام محاصره کوشیده بود او را به سبب محبوبیتش به ولایت گمارد اما موفق نشده بود - نامه‌ای نوشت و امارت مکه را بدو سپرد؛ آنگاه از او خواست که از مردم بیعت گیرد. اما اهل مکه از بیعت با علی (ع) سرباز زدند؛ جوانی قریشی به نام عبدالله بن ولید از عبد شمس، نامه‌ی علی (ع) را در ربوده آن را جوید و از دهان بیرون افکند. عبدالله بن ولید از جمله قریشیانی بود که به دفاع از عایشه در جنگ

[صفحه ۲۲]

جمل کشته شد. [۶۱].

شهر مکه اکنون آشکارا بر ضد مدینه شوریده بود. عایشه رهبری شورشیان را بر عهده داشت. و قریشیان مکه گناه قتل عثمان را بر دوش علی (ع) نهادند و یا رجز خوانیهای آتشین مردم را به انتقامجویی از خون عثمان فرا می‌خواندند. صفوان بن امیه بن خلف جمحی - یکی از اشراف بزرگ و دیرین قریش و یکی از دشمنان اصلی محمد (ص) که هنگام فتح مکه پا به فرار نهاده اسلام را نپذیرفته بود و سرانجام پیامبر اکرم به او اجازه داد در مکه بماند و به مدینه نرود [۶۲] - خطاب به علی (ع) چنین گفت:

به یقین خویشاوندان تو، خاندان عبدالمطلب، بودند که عثمان را کشتند و در این تردید نتوان کرد.

این همه، از سر ظلم و جنگ خواهی بود، بی آنکه مطالبه‌ی خونی در میان باشد، و شما شایسته‌ترین مردمانی هستی که یورش بر شما سزاوار است. پس ای لشکریان بشتابید. [۶۳].

او با متهم ساختن کلیه بنی هاشم، ظاهراً فرصتی یافت برای خونخواهی از دشمن دیرین متحد با اهل مدینه که در زمان محمد (ص) مکیان را خوار شمرده بودند.

مروان بن حکم، مردی که به عمد بر این فتنه در شهر مدینه دامن زده بود، علی (ع) را متهم کرد:

[صفحه ۲۳]

ای علی! اگر آشکارا بر آن مرد هجوم نبرده‌ای، بی تردید در خفا چنین کرده‌ای:

او در ادامه می‌گوید عمار که این مرد سالخورده را کشته است و محمد (بن ابی بکر)، هر دو به این جنایت اعتراف کرده‌اند. و اکنون مردم بر قصاص مکلف شده‌اند. [۶۴] بنابراین علی (ع) با خود عناد ورزیده و شر عظیمی را پدید آورده بود! آنان نزدیکترین مرد به خیر و دورترین مرد به شر را در مدینه به قتل رسانده بودند؛ مروان چنین زبان به تهدید می‌گشاید که اگر او خود یا معاویه تا پایان آن سال زنده بمانند، علی (ع) تلخی جنایتی را که آنان مرتکب شده بودند خواهد چشید. [۶۵].

حکیم بن حزام پرسید چه کسی می‌تواند برای علی (ع) عذر آورد؛ همو که وقتی نعش عثمان بر زمین افتاد و شمشیرها یکی پس از دیگری بر بدن او فرود می‌آمدند، راه خود را پیش گرفت و رفت، و اندکی از مردمان قبایل از او پشتیبانی کردند. [۶۶] اما حکیم در مدینه با علی (ع) بیعت کرده و تصمیم گرفته بود که بر ضد او وارد جنگ نشود. فرزندش عبدالله به شورشیان پیوست و در جنگ جمل کشته شد. وقتی علی (ع) پیکر او را در صحنه‌ی جنگ در میان مردگان یافت، اظهار داشت که وی از راه پدرش منحرف شد. پدرش حکیم وقتی نتوانست ما را یاری دهد و پس از بیعت در خانه نشست مورد سرزنش قرار نگرفت. [۶۷].

سعید بن عاص کمتر از دیگران به همدستی علی (ع) در کشتن عثمان باور داشت. او در شعر خود تنها از سه دسته یاد می‌کند، و

آنان ظاهراً عبارت اند از مصریان، کوفیان و بصریان که پیمان‌های از حنظل سر می‌کشند و امام را در مدینه مُحرماً [۶۸] می‌کشند.

[صفحه ۲۴]

همه‌ی مسؤولیت قتل عثمان را مستقیماً به گردن علی (ع) انداختن، اگر چه - بنابه تعبیر مروان - علی (ع) «خود آشکارا ضربتی بر او فرود نیاورده بود»، به لحاظ سیاسی زمینه‌ی مناسب‌تری را برای شورش نهایی مکیان فراهم آورد؛ زیرا هدف اصلی نه مطالبه‌ی خون خلیفه‌ی مظلوم، که بر کناری جانشین او از مقام خود و حذف او از شورایی بود که می‌بایست برای انتخاب خلیفه‌ی بعدی تعیین شود. وانگهی، اگر علی (ع) مجرم اصلی بود، هر که از او طرفداری می‌کرد نیز می‌بایست به اتهام شریک جرم تنبیه و مجازات شود؛ جرمی که کایتانی مشخصاً آن را «جنایت هولناک قتل سلطان می‌خواند».

در شورای جنگی که، به گفته‌ی زهری، در خانه‌ی عایشه برگزار کردند، ابتدا پیشنهاد شد که در مدینه بر علی (ع) هجوم آورند. این پیشنهاد بلافاصله رد شد؛ زیرا پی بردند که شمار جنگاوران اهل مدینه افزون بر آنان است. طرح پیوستن به معاویه در شام نیز رد شد؛ بی‌تردید بیشتر به این دلیل که معاویه ممکن بود نظر خود را بر شورای برنامه‌ریزی شده تحمیل کند. عزم حرکت به سوی بصره و تجهیز بصریان برای مطالبه‌ی خون عثمان، متأثر از احتجاجات عبدالله بن عامر بود که می‌گفت می‌تواند به حمایت استوار مردم آنجا اعتماد کند و ساز و برگ جنگی دلخواه خود را فراهم آورد. [۶۹] یعلی بن مُنیه از سرمایه‌هایی که از یمن به دست آورده بود کمک کرد. گفته می‌شود که چهار صد هزار درهم داد و برای هفتاد مرد قریشی مرکب آماده کرد. او پس از فراخوانی به جنگ هشتاد دینار برای شتر معروف عایشه پرداخت. [۷۰].

در این هنگام طلحه و زبیر نزد عایشه آمدند و از او خواستند که خروج کند. عایشه گفت آیا به من فرمان می‌دهید که بجنگم؟ گفتند: «خیر بلکه تا مردم را آگاه کنی که عثمان مظلوم کشته شد و از آنان بخواهی امور خویش را به شورای میان مسلمانان واگذارند. و

[صفحه ۲۵]

در همان وضعی قرار گیرند که عمر بن خطاب بر ایشان بر جای نهاده بود و بین آنان آشتی برقرار سازی». [۷۱] حضور عایشه لازم بود، هم به دلیل نفوذ فراوانش در مقام ام‌المؤمنین و هم از آن روی که واسطه‌ای بود میان دو مردی که در خلافت رقیب یکدیگر بودند. عایشه پیش از مرگ عثمان آشکارا از طلحه پشتیبانی کرده بود، اما اکنون در صورتی که طلحه به سبب ارتباط با قاتلان مطرود می‌شد ظاهراً آماده بود تا از زبیر پشتیبانی کند.

احتمالاً در اواخر ماه ربیع الثانی سال ۳۶ شورشیان مکی با افرادی بین شش صد [۷۲] و یا بنا بر منابع دیگر نهصد نفر عازم جنگ شدند. در راه بصره برخی دیگر نیز به آنان پیوستند و شمار آنان به سه هزار نفر رسید. مروان در «بئر میمون» که گفتن اذان را بدو سپرده بودند، نزد طلحه و زبیر رفت و از آنان پرسید: «به کدامتان به عنوان خلیفه سلام کنم و به نام وی اذان گویم؟» عبدالله بن زبیر و محمد بن طلحه هر یک به پدر خود اشاره کردند. عایشه نزد مروان فرستاد و گفت «آیا می‌خواهی بین ما جدایی اندازی؟ خواهر زاده‌ام پیشوای نماز شود». عبدالله بن زبیر امامت نماز را به عهده گرفت تا اینکه به بصره رسیدند. [۷۳].

[صفحه ۲۶]

هنگام اقامتشان در «ذات عرق» اختلافی جدی در میان امویان حاضر روی داد. به گفته‌ی عتبه بن مُغیره بن اخنس، [۷۴] سعید بن عاص به دیدار مروان و یارانش رفت و از آنان درباره مقصدشان پرس و جو کرد. این امر احتمالاً پنهان داشته شده بود تا علی (ع) از نیات آنان باخبر نشود. سعید گفت: «کجا می‌روید که خونخواهی شما بر پشت شتران است. بکشیدشان و به خانه‌های خویش باز گردید و خودتان را به کشتن مدهید». مروان و یارانش گفتند: «می‌رویم شاید همه‌ی قاتلان عثمان را بکشیم». در این هنگام سعید از طلحه و زبیر پرسید که اگر پیروز شدید خلافت را به چه کسی خواهید داد. وقتی پاسخ دادند: «به یکی از ما، به هر کسی که مردم

برگزینند»، لب به اعتراض گشود: «بهتر است که آن را به فرزندان عثمان بسپاری زیرا تو برای خونخواهی همو می‌روی». امّا آنان پاسخ دادند:

«آیا بزرگان مهاجران را بگذاریم و آن را به فرزندانشان بسپاریم؟». سعید گفت: «مگر نمی‌بینید که من می‌کوشم تا خلافت را از بنی عبد مناف بیرون برم؟» و سپس باز گشت. [۷۵].

نقل شده است که او به سرایندگانی که علی (ع) را محکوم کرده بودند نپیوسته بود و ظاهراً مصلحت نمی‌دید که او را به نفع طلحه یا زبیر از خلافت محروم سازد. عبدالله بن خالد بن اسید نیز همراه با سعید بن عاص آنجا را ترک گفت؛ مغیره بن شعبه با پذیرفتن نظر او از اعضای ثقیف حاضر در آنجا خواست که با وی باز گردند. در میان امویان دیگر، فرزندان عثمان ابان و ولید، [۷۶] همراه با مروان که ظاهراً نیات شوم خویش را پنهان [صفحه ۲۷]

می‌داشت، به راه افتادند. [۷۷].

اگر روایت عبثه بن مغیره موثق باشد، پس از این توقف میان آنان اختلاف شد که به کجا باز گردند و از چه کسی یاری طلبند. زبیر با فرزندش عبدالله مشورت کرد. او خواهان رفتن به شام بود؛ در حالی که طلحه با یار نزدیکش علقمه بن وقاص لیثی مشورت کرد؛ او بصره را ترجیح می‌داد. به هر تقدیر آنان موافقت کردند که به بصره روند. [۷۸] اینکه زبیر و فرزندش دوست داشتند با معاویه متحد شوند، امری نامحتمل نیست. طلحه و عایشه بی تردید با چنین اندیشه‌ای مخالف بودند. البته به نظر می‌رسد که معاویه در این خصوص پیشنهادهایی به زبیر کرده بود. به گفته‌ی پدر ابو مخنف، یحیی بن سعید بن مخنف، معاویه - احتمالاً - وقتی که شورشیان مکه در بصره بودند - نامه‌ای به زبیر نوشت و او را دعوت کرد که در شام به او بپیوندد و قول داد که خود او و طرفدارانش زبیر را با عنوان خلیفه به رسمیت خواهند شناخت. زبیر کوشید تا این دعوت را پنهان بدارد، امّا طلحه و عایشه از آن با خبر و جداً هراسان شدند. عایشه با عبدالله بن زبیر صحبت کرد؛ عبدالله از پدرش پرسید که آیا می‌خواهد به معاویه بپیوندد. زبیر ابتدا گفت که می‌خواسته است چنین کند؛ زیرا طلحه با او مخالفت می‌کرده است. امّا بعد از عقیده خود باز گشته. لیکن چون سوگند خورده بود که روی برخوهد تافت، برده‌ای را جهت کفاره‌ی شکستن سوگند خود آزاد کرد و لشکر را به جنگ فرا خواند. [۷۹].

[صفحه ۲۸]

وقتی سپاه شورشیان به نزدیکی بصره رسید، والی علی (ع)، عثمان بن حنیف، ابو نجید عمران بن حصّین خزاعی [۸۰] و ابوالاسود دوئلی را گسیل داشت تا از نیات آنان با خبر شود. آنان در حقه‌ر ابوموسی، که چاهی بود در راه مکه به بصره [۸۱] با عایشه و یارانش برخورد کردند. از آنها پرسیدند برای چه آمده‌اید؟ گفتند برای خونخواهی عثمان و برای اینکه مسأله‌ی جانشینی را به شورا بسپاریم. [۸۲] ابوالاسود که در وفاداری به علی (ع) زبانزد بوده روایت کرده است که از عایشه پرسید آیا بنا بر دستوری که از رسول خدا بر جای مانده آمده‌ای یا از پیش خود. عایشه پاسخ داد که وقتی عثمان کشته شد چنین تصمیمی گرفت: «ما بر عثمان خشمگین شدیم زیرا او مردمان را با تازیانه می‌زد، سرزمین‌های سبز و خرم متعلق به همه‌ی مسلمانان را به خود اختصاص داده بود، سعید و ولید را امارت داد. امّا شما بر او هجوم آوردید و پس از اینکه ما او را همچون ظرف آبی از گناه شستیم، حرمت سه امر حرام را شکستید، حرمت شهر حرام (مدینه)، حرمت خلافت و حرمت ماه حرام. [۸۳] پس شما ظالمانه مرتکب این جرم شدید. آیا از شمشیر عثمان بر شما خشمناک شویم امّا از شمشیر شما بر عثمان نه؟»

[صفحه ۲۹]

ابوالاسود در پاسخ گفت: «تو را چه به شمشیر ما و تازیانه‌ی عثمان، در حالی که تو محبوس پیامبر خدا بوده‌ای؟ او به تو فرمان داد که در خانه بنشین اما اکنون مردم را به جان یکدیگر انداخته‌ای». عایشه گفت: «آیا کسی هست که با من بجنگد یا سخنی غیر از

این گوید؟ ابوالاسود و عمران پاسخ دادند: «آری». عایشه گفت: «چه کسی است. از فرومایگان بنی عامر؟» مقصودش عمار [۸۴] بود که برای مخالفت با خونخواهی عثمان به میان مردم رفته بود. عایشه ظاهراً از بیم آنکه مبادا تند رفته باشد، پرسید: «عمران! آیا تو مرا از این آگاه می‌کنی؟» عمران گفت: «خیر، نه از شرش آگاهت می‌سازم و نه از نیکش». ابوالاسود به عایشه اعتراض کرد: «اما من آگاهت می‌سازم، هر چه می‌خواهی بگو». عایشه لب به نفرین گشود و گفت: «خداوندا، جان مُدَمَّم (برادرش محمد بن ابی بکر) را به انتقام عثمان بستان، اشتر را با تیری از تیرهای خطا ناپذیرت نشانه گیر و عمار را در همان چاهی که برای عثمان کند فرو انداز». [۸۵].

نفرین عایشه بر اشتر، دغل بازیهایش را در طلب خون عثمان با وضوح بیشتری آشکار کرد؛ زیرا چنانکه گذشت، اشتر به او اخطار داده و از هشدار علی (ع) علیه خشونت آگاهش ساخته بود و همگان می‌دانستند که اشتر با این قتل مخالف بوده است. [۸۶]. او اکنون مغضوب عایشه قرار گرفته بود؛ زیرا به انتخاب علی (ع) در مقام جانشینی پیامبر (ص) یاری رسانده و شخص مورد نظر عایشه را به رغم خواسته‌اش و ادار ساخته بود که با علی (ع) بیعت کند. از ادعاهای فریبنده‌ی عایشه بعدها برای توجیه تهاجم نامیمونی

[صفحه ۳۰]

که آرامش داخلی بصره را برهم زد، بهره برداری شد.

ابوالاسود در بازگشت به شهر به عثمان بن حنیف توصیه کرد که در مقابل سپاه شورش‌ی بایستد. والی موافقت کرد و مردم را به جنگ فرا خواند. عمران بن حصین ظاهراً مایل بود به ام‌المؤمنین کمک کند و در جنگ جمل بی طرف ماند. [۸۷] وقتی سپاه شورشیان وارد مِربَد، بازار بیرون از بصره، شد و در نزدیکی محله‌ی بنی سلیم توقف کرد، والی و بصریان به رویارویی آنان رفتند. طلحه ابتدا برای آنان خطبه خواند و با تکرار مطالب عایشه درباره‌ی اینکه عثمان مرتکب اعمال قابل سرزنشی شده بود، گفت که از وی خواسته‌اند توبه کند و او چنین کرده است. [طلحه ادامه داد] «آنگاه مردی بر او هجوم آورد بدون توافق یا مشورتی بیعت این امیت را ربود، و او را کشت. برخی مردان ناپاک و بی تقوا او را یاری کردند. بدین سان ما شما را به خونخواهی عثمان فرا می‌خوانیم؛ زیرا او خلیفه‌ی ستم‌دیده است». زبیر نیز با لحنی مشابه سخن گفت و سپس عایشه با صدایی رسا و پر طنین سخن گفت و بر ضرورت تشکیل شورا تأکید کرد.

این سخنان پر شور در میان بصریان تفرقه افکند. برخی گفتند راست می‌گویند، برخی آنان را دروغگو دانستند. خلاصه، یکدیگر را با نعلینهای خویش زدند و سپس پراکنده شدند. گروهی به عایشه پیوستند. حُکیم بن جَبَله، فرمانده‌ی سواره نظام ابن حنیف، لشکریان را به جنگ با قریش - که با فرو رفتن در ناز و نعمت و سبک سری به تباهی کشیده می‌شدند - فرا خواند. آنان مهیای جنگ شدند، امیر تاریکی شب آنها را از یکدیگر جدا کرد. مهاجمان فرصت را غنیمت شمرده، به جای مناسب‌تری در زابوقه، نزدیک انبار آذوقه یا دارالرزق حرکت کردند.

صبح‌روز بعد والی منطقه بر آنان هجوم آورد. جنگی سخت اما بی نتیجه در گرفت.

[صفحه ۳۱]

گروه زیادی جان سپردند. [۸۸] سپس بر آتش بس توافق کردند تا علی (ع) برسد. قرار شد عثمان بن حنیف از دارالاماره و بیت المال نگهداری کند و اداره‌ی مسجد را به عهده گیرد، حال آنکه مهاجمان اجازه یافتند در هر جای شهر که می‌خواهند اقامت کنند، وارد بازار شوند و از آبخورها بهره برند. [۸۹] در این هنگام عایشه، طلحه و زبیر تصمیم گرفتند که در میان بنی طاحیه‌ی آزدی بمانند. [۹۰].

توافق برای منتظر علی (ع) شدن مورد پسند شورشیان قرار نگرفت و طلحه، زبیر را واداشت تا آن را نقض کند و بر ابن حنیف هجوم

آورده غافلگیرش سازند. در شبی تاریک و توفانی، بر ابن حنیف در حالی که در امامت نماز مغرب را در مسجد به عهده داشت، یورش آوردند و دستگیرش کردند. [۹۱].

به گفته‌ی سهل بن سعد خزرجی، آنان سپس ابان بن عثمان را نزد عایشه فرستادند تا با او رایزنی کند که چه کنند. عایشه ابتدا به آنان توصیه کرد ابن حنیف را بکشند، امّا زنی میانجی شد و صحابی بودن ابن حنیف با پیامبر (ص) را به عایشه یادآوری کرد. عایشه ابان را فراخواند و به او گفت: «او را نکشید، زندانی اش کنید». ابان پاسخ داد که اگر می‌دانست چرا او را فراخوانده باز نمی‌گشت. در این هنگام مجاشع بن مسعود، یکی از بصریان بنی سلیمان، [۹۲] به اسیر کنندگان سفارش کرد: «او را بزنید و موهای [صفحه ۳۲] ریش اش را برکنید».

پس چهل ضربه تازیانه بر او زدند، موهای سر، مژگان و ابروان او را کردند و به زندانش انداختند. [۹۳].

صبح روز بعد بین طلحه و زبیر درباره‌ی اینکه چه کسی باید امامت نماز را به عهده گیرد اختلاف شد. زبیر را چون کهنسال تر بود مقدم داشتند، امّا بعد از آن به نوبت هر روز یک نفر نماز می‌خواند. [۹۴] بامداد این روز عبدالله بن زبیر با گروهی از مردان به بیت المال رفتند که چهل نفر [۹۵] از سباجه [۹۶] بردگانی از مردم سند که اسلام آورده بودند- از آن حفاظت می‌کردند. چون مقاومت کردند آنان را همراه با فرمانده‌شان، ابوسلمه زُطی، که مردی صالح بود کشتند. [۹۷].

در این هنگام عبدالله بن زبیر خواست از غذایی که در ناحیه مدینه الرزق بود به یاران خویش دهد. [۹۸] حُکیم بن جبّله، چون از بدرفتاری با ابن حنیف با خبر شد، نیز با سربازان عبدالقیس و بکر بن وائل بدان جا رفت. [۹۹] عبدالله بن زبیر از حُکیم پرسید: «چه می‌خواهی

[صفحه ۳۳]

حُکیم؟» حُکیم پاسخ داد: «می‌خواهم از این غذا بخوریم و برابر توافقی که داشتیم عثمان (بن حنیف) را آزاد کنی که در دارالاماره بماند تا علی (ع) بیاید. به خدا قسم اگر بر ضد شما یارانی داشتم که در همتان کوبم، به این مقدار رضایت نمی‌دادم تا در مقابل کسانی که کشته‌اید خونتان را بریزم. خون شما برای ما حلال است؛ زیرا برادران ما را کشتید. مگر از خدا بیم ندارید، چرا خونریزی را روا می‌دانید؟» ابن زبیر گفت: «به سبب ریختن خون عثمان». حُکیم گفت: «آیا کسانی را که کشتید عثمان را کشته بودند؟ مگر از دشمنی خدا نمی‌ترسید؟» ابن زبیر سپس به او گفت: «تا علی (ع) خلع نشود از این غذا به شما نمی‌دهیم و عثمان بن حنیف را رها نمی‌کنیم». حُکیم پاسخ داد: «خدایا تو داوری عادل، شاهد باش». آنگاه به یارانش گفت: «من درباره‌ی جنگ با اینان تردید ندارم، هر که تردید دارد برود». جنگی سخت در گرفت و یکی ضربتی به ساق پای حُکیم زد و آن را قطع کرد. حُکیم ساق پای خویش را بگرفت و به وی زد که برگردنش خورد و از پای در آمد. هفتاد نفر از عبدالقیس کشته شدند. اشرف فرزند حُکیم و برادرش رعل نیز در میان کشته شدگان بودند. [۱۰۰] از اردوی ابن زبیر، مُجاشع بن مسعود سُلمی و برادرش مُجالد کشته شدند. [۱۰۱].

در این هنگام شورشیان مکه اداره‌ی شهر را کاملاً برعهده گرفتند. امّا بین مردم سخت جدایی افتاد و طلحه و زبیر نتوانستند به وفاداری مردم اعتماد کنند. روایت شده است که زبیر هزار سوار خواست تا با آنها بر علی (ع) شیبخون زند یا یورش آورد، امّا کسی پاسخ نداد. [۱۰۲] به گفته‌ی ابوالملیح شورشیان ابتدا می‌خواستند، پس از مرگ حُکیم بن جبّله

[صفحه ۳۴]

عثمان بن حنیف را هم بکشند. امّا او به آنان گفت که برادرش سهل والی مدینه است و انتقام خویش را خواهد گرفت. آنان سپس رهایش کردند و او در ریزه به علی (ع) پیوست. [۱۰۳] زبیر پیشنهاد کرد که آذوقه‌ی مردم بصره را بدهند و پولهای بیت المال را تقسیم کنند، امّا فرزندش عبدالله به این کار اعتراض کرد و گفت در این صورت بصریان پراکنده خواهند شد (و با علی (ع)

نخواهند جنگید). توافق شد که مسؤولیت بیت المال را به عهده‌ی عبدالرحمان بن ابی بکر بسپارند. سپس عایشه به کوفه نامه نوشت و از آنجا کمک طلید، [۱۰۴] اما گویا موفقیت کمتری به دست آورد. زید بن صوحان عبدی، یکی از قرأ نخستین شیعه، که عایشه، با خطاب فرزند خالص من، از او خواست یا به لشکر او پیوندد و یا مردم را از علی (ع) دور کند، پاسخ داد که فرزند خالص تو هستم اگر به خانه‌ات باز گردی. [۱۰۵].

علی (ع) از ابتدا از شورش عایشه در مکه با خبر شده بود و به احتمال قریب به یقین تحولات را به دقت زیر نظر داشته است. با این حال، احتمالاً از عملیات طرح ریزی شده [صفحه ۳۵]

در عراق در مراحل بعد با خبر شد. گفته شده است که ام‌الفضل بنت حارث، بیوه‌ی عباس، از مکه او را با خبر ساخت. [۱۰۶] در این هنگام طرفداران خود را در مدینه فراخواند تا سلاح بگیرند. حجاج (بن عمرو) بن غزیه، شاعر بنی نجار، [۱۰۷] از مردم خواست که به کمک طلحه و زبیر بشتابند. [۱۰۸] ابوقتاده نُعمان (یا الحارث) بن ربیع خزرجی، صحابی بزرگ، [۱۰۹] داوطلب جنگ با «خطاکارانی شد که هیچ گاه از فریفتن این امت دست نکشیده بودند» و پیشنهاد کرد که یک مقام فرماندهی به او داده شود. علی (ع) در جنگ جمل فرماندهی پیاده نظام را به او داد. [۱۱۰] ام سلمه به علی (ع) اطمینان داد که در جنگ بدو خواهد پیوست، در صورتی که این کار نافرمانی خداوند نباشد. او فرزندش عمر بن ابی سلمه مخزومی [۱۱۱] را به او سپرد. عمر در جنگ جمل در رکاب علی (ع) جنگید و سپس به ولایتداری بحرین منصوب شد. [۱۱۲].

به گفته‌ی عبدالرحمان بن ابی لیلی، علی در ۳۹ ربیع الثانی سال ۳۶ مدینه را با هفتصد مرد از انصار ترک کرد. [۱۱۳] او در غیاب خود سهل بن حنیف را به امارت منصوب کرد.

علی (ع) نخست در ربه، در راه مکه به عراق، توقف کرد. وی به احتمال بسیار زیاد [صفحه ۳۶]

می‌دانست که مکیان پیشتر از آنجا گذشته بودند و ربه را برای استراحت برگزید. از ربه، هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص را نزد ابو موسی، والی اش در کوفه فرستاد و به او فرمان داد که کوفیان را به کمک او فرا خواند. ابو موسی با سائب بن مالک اشعری رایزنی کرد و او به ابو موسی سفارش نمود که فرمانش را به گوش گیرد. اما وی از این کار خودداری ورزید، نامه را پنهان داشت و هاشم را به زندان و مرگ تهدید کرد. در این هنگام هاشم نامه‌ای به همراه مُجَلِّ بن خلیفه الطائی فرستاد و علی (ع) را از رفتار خصمانه‌ی ابو موسی با خبر ساخت. مُجَلِّ به علی (ع) اطمینان داد که کوفیان آماده‌ی پشتیبانی از اویند؛ امّا هشدار داد که اگر ابو موسی طرفدارانی بر این امر بیابد با او مخالفت خواهد کرد.

علی (ع) پاسخ داد که ابو موسی مورد اعتماد او نبوده و قصد داشته است او را بر کنار کند، اما مالک اشتر میانجی شده و گفته است که کوفیان از او رضایت دارند. در این هنگام عبدالله بن عباس و محمد بن ابی بکر را با نامه‌ای شدید اللحن به کوفه نزد ابو موسی فرستاد و در آن او را فرزند بافنده (ابن الحائک) خواند و از مقام خویش عزلش کرد و به جای او قَرظَه بن کعب خزرجی را منصوب کرد. [۱۱۴].

علی (ع) همچنین در ربه خبر یافت که بصره به دست شورشیان افتاده و حکیم و یار دیگرش عبدالقیس و یک نفر دیگر از ربیعه کشته شده‌اند. این اخبار را مثنی بن (بشیر بن) مخرمه [۱۱۵] عبدی آوردند. علی (ع) در قطعه شعری بر ربیعه مرثیه خواند و آنان را مدح کرد. در این شعر از ربیعه با عنوان «فرمانبردار» یاد می‌کند که در جنگ بر او پیشی

[صفحه ۳۷]

جستند و به منزلی رفیع نایل آمدند. [۱۱۶] عثمان بن حنیف احتمالاً پس از چندی وارد ربه شد در حالی که موی ریش و سرش را

تراشیده بودند. علی (ع) او را دل‌داری داد و طلحه و زبیر را به سبب آنکه بیعت خود را شکسته بودند، نفرین کرد. [۱۱۷]. هنگامی که مخالفان علی (ع) بصره را به فرمان خود در آوردند و ابو موسی در کوفه کوشید مردم را بی طرف نگاه دارد، قطعاً می‌بایست موقعیت علی (ع) در ریزه سخت به مخاطره افتاده باشد. روایت است که چون علی (ع) عزم رفتن کرد فرزندش حسن (ع) نگرانی خود را ابراز داشت و گفت بیم آن دارم که بیهوده خود را به کشتن دهی. علی (ع) او را کنار زد و گفت اگر به دین محمد (ص) ایمان داشته باشم راهی جز کشتن مخالفان ندارم. [۱۱۸].

توقفگاه بعدی علی (ع) در «فید»، حدود نیمه راه مکه به کوفه بود که گروهی از بنی طی به دیدارش آمده بودند. رئیس آنان، سعید بن عبید طائی، به علی وعده داد که از صمیم قلب از او پشتیبانی خواهد کرد و سرانجام در رکاب علی (ع) در جنگ صفین کشته شد. [۱۱۹].

احتمالاً در همین «فید» بود که با خبر شد ابو موسی هنوز ولایت کوفه را در دست دارد و به مردم فرمان داده بود در خانه هایشان بمانند و از شرکت در کشمکشهای میان مسلمانان (فتنه) خودداری ورزند. [۱۲۰] و نیز در همان جا بود که با خبر شد دو فرستاده‌اش [صفحه ۳۸]

در جلب حمایت کوفیان موفقیتی به دست نیاورده‌اند. [۱۲۱].

اکنون علی (ع) پسرش حسن (ع) و عمار بن یاسر را برای جلب حمایت کوفیان به آنجا فرستاد. رفتار ابو موسی باید مالک اشتر را بر آشفته کرده باشد. مالک اشتر که ابتدا او را با عنوان والی منصوب داشته و سپس سفارش او را نزد علی (ع) کرده بود، در این هنگام به علی (ع) گفت که پیشتر مردی را به کوفه فرستادم که هیچ کاری از پیش نبرد و از علی (ع) خواست تا او (اشتر) را در پی حسن (ع) و عمار به آنجا فرستد؛ زیرا کوفیان بر اطاعت از علی (ع) آمادگی بسیار دارند. مالک اشتر وارد کوفه شد، طرفداران خود را از قبایل گوناگون گرد آورد و دارالاماره را به زور تصرف کرد، در حالی که ابو موسی در مسجد خطبه می‌گفت و حسن (ع) و عمار با او مجادله می‌کردند. وقتی مردان ابو موسی به او خبر دادند که آنان را از دارالاماره بیرون رانده‌اند، ابو موسی خود کوشید که وارد آن شود، اما مالک اشتر فرمان داد بیرونش کنند و او را منافق خواند. مردم در صدد برآمدن اموال ابو موسی را به غنیمت گیرند اما مالک اشتر آنان را از این کار باز داشت. [۱۲۲].

در این هنگام حسن (ع) توانست به آسانی سپاهی بین شش تا هفت هزار مرد جنگی [صفحه ۳۹]

جمع کند. [۱۲۳] این مردان از همه‌ی قبایل گوناگون ساکن در کوفه بودند و به هفت گروه یا «اسباع» طبقه بندی شدند. حسن (ع) آنان را به طرف ذوقار، نه چندان دور از شرق کوفه، رهبری کرد، یعنی همان جایی که در ضمن علی (ع) هم وارد شده بود. در بصره، شکاف بیشتری میان صفوف قبیله‌ای پدید آمد. حضور عایشه احساس تکلیف شدیدی را در میان مردم به طرفداری و پشتیبانی از ام المؤمنین برانگیخت. [۱۲۴] برخی از پیشوایان مذهبی بیشتر تمایل به بی طرفی داشتند و همانند ابو موسی در کوفه، در برابر فتنه جویی به خویشتن داری توصیه می‌کردند. کعب بن سور از دی قاضی بصره از طرف عمر، به میان قبیله‌ی خود رفت و آنان را ترغیب کرد که بی طرف باقی بمانند، اما آنان به او ناسزا گفتند، او را «نصرانی صاحب عصا» خواندند و تأکید کردند که ام المؤمنین را رها نخواهند کرد. او پیش از اسلام مسیحی بود. وقتی از گوش سپردن به سخنان او سرباز زدند به خانه‌ی خود بازگشت و تصمیم به ترک بصره گرفت. اما عایشه، خود او را دید و متقاعدش کرد به پیروانش ملحق شود. [۱۲۵].

عمران بن حُصین خزاعی، حُجَیر بن ربیع [۱۲۶] را نزد مردانش، بنی عدی، [۱۲۷] فرستاد تا [صفحه ۴۰]

آنان را وادار کند از جنگ به نفع هر یک از طرفین بپرهیزند. آنان خود خواهانه پاسخ دادند: «آیا به ما فرمان می‌دهی از بار گرانی

که رسول خدا (ص) بر دوش ما نهاده و از حرمت او دست شوییم. هرگز چنین نخواهیم کرد». [۱۲۸] احنف بن قیس، فرمانده بنی سعد تمیمی، شخصاً به علی (ع) تمایل داشت و حاضر نبود بیعت خویش را با او بشکند. او به طلحه و زبیر گفت که نه با ام المؤمنین خواهد جنگید و نه با پسر عموی رسول خدا و اجازه خواست که رهسپار مکه یا فارس شود و یا به مکانی بیرون از بصره رود. طلحه و زبیر پس از اندکی تأمل به این رأی رسیدند که او باید در مکانی نزدیک به آنان بماند تا بتواند تحرکاتش را زیر نظر گیرند. او همراه با چهار یا شش هزار مرد به منطقه‌ی آزاد (جلحاً) در دو فرسخی بصره رفت. [۱۲۹] وقتی علی (ع) در زاویه نزدیک بصره توقف کرد، احنف رسولی نزد او فرستاد و به او پیشنهاد کرد که اگر علی بخواهد می‌تواند با دوستانش از خاندانش [۱۳۰] بدو پیوندد یا اینکه چهار هزار شمشیر بنی سعد را از مقابل او باز دارد. ظاهراً احنف خود مایل بود که از علی (ع) پشتیبانی کند اما مردان قبیله‌اش به عایشه گرایش داشتند. علی (ع) به این نتیجه رسید که باید تا آنجا که می‌تواند از پیوستن افراد به سپاه دشمن جلوگیری کند. [۱۳۱] بنی عمرو از دیگر تمیمیان، بنی حنظله، به جز بنی

[صفحه ۴۱]

یربوع، و بنی دارم جملگی، به جز برخی از بنی مُجاشع، به صف جنگجویان عایشه پیوسته بودند. [۱۳۲].

در حالی که دو سپاه با یکدیگر مواجه می‌شدند و علی (ع) از بصریان خواست تا متحد شوند، دو بصری، عبدالقیس و بکر بن وائل (ربیع)، که قربانی هجوم مکیان شده بودند، به سوی علی (ع) رفتند. عمرو بن مرجوم عبدی و شقیق بن ثور سدوسی به نوبت آنان را فرماندهی می‌کردند و به گفته‌ی ابو مخنف شمار آنان به سه هزار مرد می‌رسید. اما بنی قیس بن ثعلبه از بکر بن وائل، به فرماندهی مالک بن مسعم شیبانی، با مخالفان باقی ماندند. [۱۳۳] ظاهراً این روی گردانیدنها بسیار، موازنه را به نفع علی (ع) تمام کرد.

فرماندهی کل سپاه بصره به زبیر داده شد، اما عایشه تأکید کرد که او را امیر صدا زنند نه خلیفه، درباره‌ی خلافت پس از پیروزی تصمیم گرفته خواهد شد. [۱۳۴] همچنان که سپاه بصره [طلحه، زبیر و عایشه] از «فرضه» و سپاه کوفه [علی (ع)] از «زاویه» پیشروی می‌کردند، در جایی که بعدها قصر عبیدالله بن زیاد ساخته شد، با یکدیگر مواجه شدند. سه روز رویاروی یکدیگر بودند اما جنگی رخ نداد. بین آنان خیمه‌ای نم‌دین برپا شده بود، به طوری که علی (ع)، زبیر و طلحه در آن با یکدیگر ملاقات می‌کردند. بعد از ظهر روز سوم، علی (ع) گوشه‌ی خیمه را بالا برد و فرمان داد که برای جنگ مهیا شوند. [۱۳۵].

در گفتگوهای پیش از جنگ، ظاهراً تصمیم زبیر به هم خورد. در هر حال جزئیات وقایعی که روی داده مبهم است. گویند علی (ع) ابتدا ابن عباس را فرستاد و به او فرمان داد نزد زبیر رود؛ زیرا طلحه نافرمان تر بود. ابن عباس از طرف علی (ع) از زبیر پرسید که چرا در حجاز او را به رسمیت شناخته و در عراق با او مخالفت کرده است. زبیر قاطعانه

[صفحه ۴۲]

پاسخ داد که میان آنان شکافی عمیق وجود دارد. [۱۳۶] بنا بر برخی روایات، علی (ع) خاطره‌ای از دوران کودکی او و زبیر را برایش بازگو کرد که پیامبر اکرم فرموده بود زبیر ناجوانمردانه با علی (ع) خواهد جنگید. چون این رویداد به یاد زبیر آمد، سوگند خورد که هرگز با علی (ع) نخواهد جنگید. اما فرزندش عبدالله او را شخصی بزدل خواند. زبیر بار دیگر از کرده‌ی خویش پشیمان شد و به توصیه عبدالله، بنده‌ای را در کفاره‌ی شکستن سوگند خود آزاد کرد. [۱۳۷].

گویا این حکایت ساختگی است، و جزئیات مربوط به آزاد کردن بنده، برگرفته از روایتی است که درباره‌ی نامه‌ی معاویه به زبیر نقل شده است. به هر حال، بعید نیست که پند و اندرزهای علی (ع) بر زبیر مؤثر افتاده و موجب شده باشد که در وضعیت خود تجدید نظر کند. او احتمالاً پی برده بود که آلت دست عایشه و طلحه قرار گرفته است؛ چه آنان گناهشان در تحریک شورشیان علیه عثمان از علی (ع) بسیار بیشتر بود. پافشاری عایشه بر اینکه زبیر را تنها باید امیر خطاب کرد، احتمالاً به او فهمانده بود که عایشه در واقع از جانشینی او به خلافت پشتیبانی نکرده است؛ خلافتی که زبیر بیش از همه خود را مستحق آن می‌دانست؛ زیرا

عثمان در ابتدا او را بر دیگران ترجیح داده و درست پیش از مرگش خود از او حمایت کرده بود. اقدام به جنگی خونین با علی (ع) و مسلمانان را به جان یکدیگر انداختن در چنین اوضاع و احوالی، بایستی که از نظر زبیر هم نابخردانه و هم امری خلاف اخلاق بوده باشد. برعکس، فرزندش عبدالله، بسیار نزدیکتر به خاله‌اش عایشه بود و قصد داشت به خونخواهی عثمان، با علی (ع) وارد جنگ شود.

بی گمان راهی برای گفتگو و توافق باقی نمانده بود. عایشه و طرفدارانش خواهان برکناری علی (ع) و تشکیل شورا بودند. علی (ع) خود را خلیفه‌ی برحق می‌دانست و به مخالفت گسترده‌ی قریش توجه نمی‌کرد. در حالی که قریش علی (ع) را از نظر اخلاقی مسئول قتل خشونت بار عثمان می‌دانستند، او طلحه و عایشه را متهم می‌کرد. هیچ کدام از دو طرف مایل نبودند بررسی کنند که واقعاً چه کسی دست به شمشیر [صفحه ۴۳]

برده است. [۱۳۸] در پنج شنبه پانزدهم جمادی الاول سال ۳۶ جنگ رخ داد و از ظهر تا غروب ادامه یافت. [۱۳۹]. علی (ع) به یکی از مردان عبدالقیس فرمان داد که مصحفی را میان صفوف جنگجویان بالا برد و از آنان بخواهد بدان تسلیم شوند و تفرقه را کنار نهند.

چون تیرها این مرد را بر زمین افکند و او را از پای درآورد، علی (ع) فرمان جنگ سر داد. [۱۴۰] این روایت که در حد گسترده‌ای با جزئیات گوناگون نقل شده و بعضی از آنها با افسانه در آمیخته در واقع درست می‌نماید. به بصریان چنین باورانده بودند که با قاتلان عثمان می‌جنگند و «خونخواهی عثمان» را شعار جنگی خود ساخته بودند. طرف مخالف آنان مهاجمان بودند و علی (ع) خواسته بود که آنها چنین تلقی شوند. کوفیان پیش از جنگ باور نمی‌کردند که برادران مسلمان بصری آنان با ایشان خواهند جنگید. [۱۴۱].

پرچم سپاه علی (ع) را فرزندش محمدبن حنفیه حمل می‌کرد. وقتی محمدبن حنفیه در برابر دیواری از نيزه‌های دشمن متزلزل شد، علی (ع) پرچم را از دستانش گرفت و حمله را فرماندهی کرد. [۱۴۲] اما بعد آن را بدو باز گرداند. هنگامی که مالک اشتر، فرمانده جناح راست سپاه علی (ع)، هلال‌بن و کعب بن بشر تمیمی از قبیله‌ی دارم و فرماندهی جناح چپ بصریان، را کشت، آتش جنگ برافروخته شد. [۱۴۳] زبیر ظاهراً بی آنکه جنگیده [صفحه ۴۴]

باشد، صحنه نبرد را بسیار زود رها کرد و بی درنگ رهسپار حجاز شد. نقل شده که او در حمایت مردی مجاشعی (از دارم تمیم) بود. بنا بر روایتی از قتاده، زبیر ابتدا به مسجد بنی مجاشع رفت و در جستجوی عیاض بن حماد برآمد، تا در حمایت او قرار گیرد. به او گفتند عیاض در «وادی السباع» است و در پی او به آنجا رفت. [۱۴۴].

برخی از مردان احنف بن قیس به او خبر دادند که زبیر را در حال عبور دیده‌اند. احنف گفت زبیر مسلمانان را با شمشیر به جان یکدیگر انداخته و اکنون به سمت خانه‌ی خود می‌گریزد. سه مرد در پی او رفتند و عمرو بن جرموز مجاشعی او را در وادی السباع کشت. وقتی ابن جرموز پس از جنگ به دیدار علی (ع) رفت و خود را قاتل زبیر معرفی کرد، بنا بر روایتی که احادیث اهل سنت نقل کرده‌اند، علی (ع) از دیدار با او خودداری ورزید و اظهار داشت: «آتش جهنم را به قاتل فرزند صفیه اعلام کنید». [۱۴۵].

بنا بر گزارشهای موثق‌تر، ابن جرموز، که از طرف احنف بن قیس با شمشیر و سر بریده زبیر فرستاده شده بود، مورد استقبال علی (ع) قرار گرفت و علی (ع) از او پرسید: چگونه توانستی او را بکشی؟ علی (ع) سپس شمشیر زبیر را گرفت، آن را از غلاف بیرون کشید و گفت آری شمشیر او را می‌شناسم؛ چه بسیار که زبیر در رکاب پیامبر خدا جنگید اما اکنون به سرنوشتی شوم گرفتار شد. [۱۴۶]. ظاهراً جنگجویان نمی‌دانستند که ترک صحنه‌ی جنگ از جانب زبیر را چگونه توجیه کنند. جوهر بن قتاده از قبیله‌ی سعید تمیم، که

در آغاز جنگ همراه زبیر بود نقل می‌کند که وقتی زبیر دانست که عمار به سمت علی (ع) رفته است بیمناک شد. [۱۴۷] روایتهای دیگر

[صفحه ۴۵]

از رویاروی شدن عمار با زبیر در جنگ خبر می‌دهند. [۱۴۸].

ظاهراً از عمار برای توجیه عمل زبیر استفاده شده؛ زیرا در حدیثی منسوب به رسول خدا، آمده بود که عمار از جمله پاکان است و روزی به دست شورشیان کشته خواهد شد. زبیر پیشتر نیک دانسته بود که عمار در کنار علی (ع) خواهد جنگید. دلیر مرد و جنگ آزموده‌ای چون او، نباید که در همان آغاز دچار وحشت شده و از جنگ گریخته باشد. احتمالاً تردیدهای جدی که درباره حقیقت مقاصد عایشه وجود داشت موجب شد که زبیر صحنه جنگ را رها کند.

شاید وی قصد داشت کاملاً از این کشمکش خود را کنار کشد و بدین سان راه حجاز را پیش گرفت. بعید می‌توان گفت که زبیر هنوز هم اندیشه‌ی قبول پیشنهاد معاویه را در سر داشته است. خاندان سعد تمیم، گرچه رسماً خود را بی طرف دانسته بودند، از دست کشیدن او از جنگ بیمناک شدند؛ زیرا آنان او را یکی از عاملان اصلی این نزاع در میان مسلمانان می‌دانستند. آنها او را نه از جهت خرسند کردن علی (ع)، بلکه از این جهت که فاقد شرافت بود، کشتند.

احتمالاً پس از مدّت کوتاهی طلحه بشدت زخمی شد. گفته‌اند که وی، در مقام فرماندهی سواره نظام، ابتدا دلیرانه جنگید. [۱۴۹] امّا چون کوفیان برتری یافتند، او به جنگ تن به تن روی آورد. مروان از پشت تیری به سوی او روانه کرد که بر سیاهرگ نزدیک زانویش (نسا) فرو نشست و خون از آن بیرون جست، در حالی که او و یارانش ابتدا کوشیدند جریان خون را بند آورند و زخمش را درمان کنند. امّا کوشش آنان به جایی نرسید و طلحه در خانه‌ی بنو سعد تمیم یا در زیر درختی جان سپرد. [۱۵۰].

کشته شدن خائنانه‌ی طلحه به دست مروان ظاهراً اتفاقی نبود. مروان پیشتر به امویانی که سپاه عایشه را در «ذات عرق» رها کرده بودند اشاره کرده بود که قصد دارد در میان طرفداران عایشه از آنان نیز انتقام گیرد. در عین حال ظاهراً منتظر ماند تا با اطمینان

[صفحه ۴۶]

پیش بینی کند که ظفرمندی چون ام المؤمنین از او بازخواست نکند. وی که در «یوم الدار» درس عبرتی گرفته بود، عقب کشید و بی آنکه خود خواهانه با دشمن ستیز کند، در انتظار فرصتی مناسب باقی ماند. تنها پس از این عمل بود که اندکی زخمی شد. گفته‌اند مروان روی به فرزند عثمان، ابان، کرد و گفت: «من کشتن یکی از قاتلان پدرت را بر عهده گرفتم». [۱۵۱].

با کشته شدن دو فرمانده شکست قطعی شد و احتمالاً درگیری مسلحانه می‌توانست متوقف شود. حضور عایشه در هودج خود سپاهش را به تلاشی بی حد، گرچه بی خردانه، برای پشتیبانی از او واداشت. در این هنگام پیرامون شتر و هودج عایشه، که از طرف مردان مسلح حفاظت می‌شد، جنگی سخت در گرفت و چندین ساعت ادامه یافت. مردانی که مهار شتر عایشه را به دست داشتند یکی پس از دیگری کشته شدند. نخستین آنان کعب بن سور زاهد بود که بر دورگردن خود قرآنی بسته بود. سپس گروهی از قریشیان اداره‌ی جنگ را به دست گرفتند. عبدالرحمان بن عتاب بن اسید، مشهور به امیر (یعسوب) عرب یا امیر قریش به دست اشتر کشته شد. عایشه از مرگ او سخت اندوهگین شد. [۱۵۲] گفته‌اند محمد فرزند طلحه که عابدی پارسا بود، مهار شتر را گرفت و در همان جا کشته شد. [۱۵۳] اسود بن ابی البختری از قبیله اسد به زمین افکنده شد، امّا بسلامت از جنگ گریخت. عبدالله بن زبیر به صحنه آمد و اشتر بر او یورش برد. بنابر روایت معروف، این دو با یکدیگر در آویختند؛ ابن زبیر مجروح شد، امّا سپس از هم جدا شدند. [۱۵۴].

به روایت خود اشتر، او با شمشیر ضربتی بر سر ابن زبیر فرود آورد، جانش را ستاند و رهایش کرد. [۱۵۵] اسود او را افتاده بر زمین یافت، بر اسب خویش بنهادش و از معرکه

[صفحه ۴۷]

دوروش کرد، و سپس او را به خانه‌ی مردی از بنی غبرآ، وابسته به قبیله‌ی ازد برد.

[۱۵۶] پس از آن مردان عادی قبایل ابتکار عمل را به دست گرفتند. بنی ضبه بویژه غره شده بودند که به ام‌المؤمنین خدمت می‌کنند. گفته‌اند چهل مرد از آنان یکی پس از دیگری مهار شتر عایشه را به دست گرفتند و کشته شدند. [۱۵۷] وقتی علی (ع) فرمان داد کسی شتر را پی کند، جنگ و خونریزی متوقف شد. بنا به روایتی بَجیر بن دُلجه، یکی از کوفیان ضَبّی، این کار را انجام داد. او بعد گفت نگران آن بوده است که هیچ یک از خویشاوندان بصری‌اش زنده نمانند. [۱۵۸].

روایت دیگری آن مرد را مسلم بن معدان، از بنو سزن بن نُکره بن لکیزبن افضی

[صفحه ۴۸]

می‌داند؛ [۱۵۹] چون شتر با بار خود بر زمین افتاد، علی (ع) و یارانش توانستند نزدیک شوند. محمد بن ابی بکر، برادر عایشه، به فرمان علی (ع) بندهایی که هودج را به بدن حیوان بسته بود، برید و به کمک چند نفر آن را برداشت و برد. محمد بن حاطب جُمحی روایت می‌کند که روز جمل همراه با علی (ع) به طرف هودج رفتم؛ هودج همچون خار پستی از تیر پوشیده شده بود. علی (ع) بر هودج زد و گفت: «این حُمیرای ارم [۱۶۰] می‌خواست مرا بکشد، همانطور که عثمان بن عفان را کشت». سپس محمد برادر عایشه به وی گفت: «چیزی به تو اصابت کرده است؟» پاسخ داد: «پیکانی در بازویم رفته است». محمد دستش را به اندرون برد، او را به سوی خود کشید و پیکان را بیرون آورد. [۱۶۱].

وقتی علی (ع) با عایشه مواجه شده، او را به سبب مصیبتی که برای مسلمانان به ارمغان آورده بود سخت سرزنش کرد. اکنون نوبت عایشه بود که با زبونی و خواری خواهان صلح شود: «زمام امور را به دست گرفتی ابن ابی طالب! پس به نیکی عفو فرما». [۱۶۲] علی (ع) به محمد، برادر عایشه، فرمان داد که او را تا شهر حراست کنند، او در آنجا در خانه‌ی صفیه بنت حارث بن طلحه بن ابی طلحه، از قبیله‌ی عبدالدار، سکنی گزید. [۱۶۳] چند روزی در آنجا ماند. مالک اشتر شتری گران قیمت خرید و برای او فرستاد تا جایگزین شتری شود که در جنگ از دست رفت. اما او آن را از اشتر نمی‌پذیرفت. [۱۶۴].

سپس علی (ع)، عبدالله بن عباس را فرستاد تا به او فرمان دهد بار سفر بندد. بنا به روایت خود او، ابن عباس اجازه خواست به خانه‌ی که عایشه در آن اقامت داشت وارد

[صفحه ۴۹]

شود، عایشه اجازه نداد و ابن عباس بی آنکه رخصت یابد وارد آنجا شد. [۱۶۵] ابن عباس در اتاقی که عایشه خود را پشت پرده‌ی پنهان کرده بود جایی برای نشستن نیافت. سپس در گوشه‌ای پالان شتری دید که فرشی بر روی آن نهاده شده بود. فرش را باز کرد و بر روی آن نشست. عایشه از او پرسید: «ابن عباس، این چه کار است؟ بدون رخصت من وارد خانه‌ام می‌شوی و بر روی اثاثیه‌ام می‌نشینی. همانا سنت را شکستی».

ابن عباس گفت: «سنت را ما به تو و دیگران آموختیم؛ ما از تو به سنت شایسته‌تریم. خانه‌ی تو همان است که رسول خدا برایت باقی گذاشته و از همان جا بود که بر خویش ستم کردی، بر پروردگارت کبر ورزیدی و نافرمانی پیامبر خدا را آغاز کردی. وقتی به آن خانه بازگشتی، بدون اجازه‌ات وارد نخواهم شد و تا فرمان نداده‌ای نخواهم نشست». عایشه باز شیون کرد؛ ابن عباس به او گفت: «امیرمؤمنان مرا نزد تو فرستاده است تا فرمان دهم بصره را ترک کنی و به خانه‌ات باز گردی». عایشه گفت: «امیرمؤمنان کیست؟ امیرمؤمنان عمر بود». ابن عباس به او گفت: «عمر ادعا می‌کرد که امیرمؤمنان است، اما این یک به خدا سوگند، علی (ع)، امیرمؤمنان راستین است؛ چنانکه رسول خدا وی را چنین خواند. سوگند به خدا که او در خویشاوندی به رسول خدا نزدیکتر، در اسلام پیشتر و در علم افزوتر، و بردبارتر از عمر و پدرت بود».

چون لب به اعتراض گشود، ابن عباس با اطمینان به او گفت گرچه دوران حکومت پدرت کوتاه بود، اما پیامدهای ناگواری داشت و با حوادث شوم و بدبختیهای آشکاری همراه بود. اما او از آن بهره برد تا خصومت خود را نسبت به خویشاوند پیامبر (ص) نمایان سازد. عایشه زار زار بگریست و با بی پروایی گفت: «به خدا سوگند شما را رها خواهم کرد؛ هیچ خانه‌ای منفورتر از آن برایم نیست که شما در آن باشید». ابن عباس پرسید: «چرا عایشه؟ این بدان سبب نیست که از ما رنجی به تو رسیده باشد یا آنکه خود را از تو و پدرت برتر دانسته باشیم. ما تو را آن گاه که دخترام رومان بودی، امّ المؤمنین ساختیم و پدرت را آن گاه که فرزند ابو قحافه بود به صدیق تبدیل کردیم». عایشه گفت:

[صفحه ۵۰]

«آیا به واسطه‌ی رسول خدا بر ما منت می گذارید؟»

ابن عباس پاسخ داد: «چرا منت نگذاریم به واسطه‌ی کسی که اگر یک موی از او داشتی به واسطه‌ی آن بر ما منت می گذاشتی و فخر می فروختی. ما از گوشت و خون او هستیم و تو یکی از نه همبستر باقیمانده‌ی اوئی. تو درختی نیستی که از آنان رگ و ریشه دارتر، سبز برگ‌تر و سایه گسترده‌تر باشی». در حالی که ابن عباس اشعاری می سرود که از مقصودش حکایت داشت، عایشه سکوت کرد و ابن عباس نزد علی (ع) رفت و او را از ماجرا با خبر ساخت. علی (ع) از ابن عباس خشنود شد. [۱۶۶] آن گاه عایشه مهلتی خواست و علی (ع) به او مهلت داد، اما پس از انقضای مهلت علی (ع) او را در تنگنا قرار داد و عایشه همراه با گروهی از زنان بصره و مردانی که خود برگزیده بود رهسپار مدینه شد. [۱۶۷].

با ورود عایشه به مدینه، ابتدا کعب بن مالک، شاعر انصاری عثمانی و سپس دختر وی کبشه با گروهی از زنان انصار به استقبالش رفتند. کعب روایت خود عایشه را در خصوص شرکتش در جنگ نقل کرده است. عایشه در این هنگام گفت که درست پیش از وقوع جنگ به میان مردم رفته و آنان را به ترک جنگ، و روی آوردن به کتاب خدا و سنت فرا خوانده است، اما هیچ یک به سخنان او گوش فرامدادند، بلکه جملگی با شتاب به صحنه‌ی جنگ روی آورده‌اند؛ ابتدا یک یا دو نفر از پیروان علی (ع) کشته شدند، سپس صفوف جنگ به یکدیگر نزدیک شد؛ مردم متوجه شتر عایشه بودند و بس؛ تیرهایی بر هودج زره پوش وارد آمد و عایشه را زخمی کرد. چون عایشه زخمی بازوی خود را به زنان نشان داد، همگی گریستند. آنگاه شرح داد که چگونه کشته شد و مردانی که افسار شترش را به دست گرفته بودند یکی پس از دیگری کشته شدند و چگونه کوششهایش برای دور کردن خواهرزاده‌اش عبدالله بن زبیر از آن ناکام ماند. او گفت که در طرف او جوانان قریش در جنگ ناآزموده بودند و بدین سان بسادگی در دام دشمن افتادند و کشته شدند.

عایشه پس از فاصله‌ی کوتاهی در جنگ، فرزند ابوطالب را دید که شخصاً وارد جنگ

[صفحه ۵۱]

شده و صدای او را شنید که می گوید: «شتر، شتر آنجاست». عایشه با خود گفت: «به خدا سوگند می خواهد جانم را بستاند». سپس او با محمد، برادر عایشه، معاذ بن عبیدالله تمیمی [۱۶۸] و عمار بن یاسر نزدیک شدند، بندهایی که هودج را به پشت شتر می بست بریدند و آن را در حالی که طرفداران عایشه پراکنده می شدند با خود بردند. سپس عایشه صدای جارچی علی (ع) را شنید که فریاد می زد: «هر کس روی گردانده باشد مورد تعقیب قرار نمی گیرد، هر که مجروح شده باشد کشته نخواهد شد و هر کس سلاح خویش را بر زمین گذارد در امان خواهد بود».

سپس او (عایشه) را به خانه‌ی عبدالله بن خلف خزاعی که در جنگ کشته شده بود و خانواده‌اش برای او می گریستند، بردند. هر کس با علی (ع) دشمنی ورزیده و از ترس گریخته بود، اکنون نزد عایشه می آمد. چون عایشه از حال طلحه و زبیر جو یا شد، به او گفتند که آنان کشته شده‌اند. وقتی ابتدا به او گفتند خواهر زاده‌اش عبدالله کشته شده است، اندوهی بیشتر وجود او را فرا گرفت. تا

سه روز هیچ نخورد و نیاشامید، گرچه میزبانانش مهمان نوازی بسیار از او کردند و نان بسیار بود. عایشه در این هنگام سخن خود را پایان می‌دهد و از اینکه مردم را علیه عثمان برانگیخته است سخت اظهار پشیمانی می‌کند. وی می‌گوید که مسلمانان دیگر خلیفه‌ای همانند او به خود نخواهند دید. چه او در بردباری بزرگترین، در عبادت راسخ‌ترین، در هنگام مصیبت سخاوتمندترین و در حفظ پیوندهای خویشاوندی پایدارترین آنان بود. [۱۶۹].

ظاهراً نگرش عایشه نسبت به علی (ع) زیاد تغییر نیافته بود. وقتی چندی بعد نعمان بن بشیر با پیامی از معاویه که در این زمان مبارزه‌ی آشکار با علی (ع) را آغاز کرده بود، نزد او رفت، عایشه از نعمان به گرمی پذیرایی کرد. سپس عایشه این راز خود را با او فاش کرد که در حضور حفصه، دختر عمر، از پیامبر (ص) شنید که سه بار به عثمان گفت: خداوند پیراهنی را بر تو خواهد پوشاند که اگر منافقان از تو بخواهند آن را از تن [صفحه ۵۲]

برکنی نباید چنین کنی. نعمان با خشنودی اما شگفت زده پرسید: «ای ام‌المؤمنین! با این حدیث کجا بودی؟ گفت: آن را فراموش کرده بودم، تو گویی هرگز آن را نشنیده‌ام». [۱۷۰].

شکست عایشه در جنگ جمل به فعالیت‌های سیاسی‌اش پایان داد و اضمحلال نخستین خلافت پدری را در مدینه که او آرزوی باز آفرینی‌اش را داشت، مسجل کرد. خواهر زاده‌اش عبدالله بن زبیر پس از مرگ معاویه بر آن شد تا دوباره آن را احیا کند، اما ناکام ماند. خاطره‌ی کشتار وحشتناکی که در اطراف هودج او روی داد و در اثر آن بسیاری از نزدیکانش جان باختند و نیز اینکه خود او در مقام ام‌المؤمنین مسلمانان را به جان یکدیگر انداخته بود، قطعاً فکر او را به خود مشغول می‌داشت. روایت‌های بسیار درباره پشیمان شدن و افسوس خوردن او که کاش مرده بود و آن روز را ندیده بود، به یقین، جملگی از این حقیقت حکایت دارند. این احساس در داستانی که جندب بن عبدالله ازدی کوفی روایت کرده بخوبی بیان شده است: عمرو بن اشرف عتکی که اهل ازد بصره بود افسار شتر را به دست گرفت، هر که به او نزدیک می‌شد با شمشیر خویش بر زمینش می‌افکند. سپس حارث بن زهیر از ازدیان کوفی و صحابی پیامبر (ص)، نزد او رفت، در حالی که چنین می‌سرود:

ای مادر ما! ای بهترین مادری که می‌شناسیم! آیا نمی‌بینی چه بسیار دلاورانی که از پا در می‌آیند و دست و پایشان از بدن جدا می‌شود؟

سپس دو ضربه بینشان رد و بدل شد، و من آنان را دیدم که زمین را با پاهای خود می‌کنند تا اینکه جان باختند. سپس در مدینه نزد عایشه رفتم. عایشه به من گفت: «تو کیستی؟» پاسخ دادم: «مردی از ازد، ساکن کوفه». پرسید: «آیا در جمل شرکت داشتی؟» گفتم: «آری»، گفت: «با ما بودی یا بر ضد ما؟ گفتم: «بر ضد شما». گفت: «آیا می‌شناسی آن کس را که گفت: «ای مادر ما، ای بهترین مادری که می‌شناسیم». گفتم: «آری، او پسر عمویم بود». زار زار بگریست؛ چنانکه گمان کردم دیگر آرام نخواهد گرفت». [۱۷۱].

[صفحه ۵۳]

کشته شدگان از هر دو طرف زیاد بودند، گرچه بی تردید اندوه بارتر از همه در اردوگاه عایشه بود. قریش که برای خلافت و موقعیت خود به منزله‌ی طبقه‌ای حاکم، می‌جنگید، تلفاتی سنگین دید و بیشتر قبایلش صدمه دیدند. در میان کشته شدگان [۱۷۲] عبد شمس عبارت بودند از: عبدالرحمان بن عتّاب بن اَسید؛ عبدالله بن ولید بن یزید بن عدی بن ربیع بن عبد العزی؛ محرز بن حارث بن ربیع بن عبد العزی؛ پسر عمویش علی بن عدی بن ربیع، والی مکه در زمان عثمان؛ و عبدالرحمان، فرزند عبدالله بن عامر بن کریز، والی عثمان در بصره؛ [۱۷۳] از نَوْفَل: مسلم بن قَرظَه بن عبد عمرو بن نوفل، برادر فاخته همسر معاویه؛ [۱۷۴] از اسد: زبیر و عبدالله بن حکیم بن حزام، که پرچم سیاه عایشه را بر دوش داشت و به دست عدی بن حاتم طائی و اشتر کشته شد؛ [۱۷۵] از عبدالدار:

عبدالله بن مسافع بن طلحه بن ابی طلحه؛ از زهره: اسود بن عوف، برادر عبدالرحمان بن عوف؛ [۱۷۶] از مخزوم: عبدالرحمان بن سائب بن ابی سائب بن عائذ؛ عبدالرحمان بن ابی بُردَة بن وهب بن عمرو بن عائذ؛ معبد بن زُهرین ابی امیة بن مغیره؛ از تیم: طلحه؛ فرزندش [صفحه ۵۴]

محمد؛ برادرش عبدالرحمان بن عبید (عبد) الله بن عثمان؛ و عبدالرحمان بن ابی سَلْمَة بن حارث؛ [۱۷۷] از جُمَیح: عبدالله بن ابی بن خلف بن وهب؛ عبدالله بن ربیع بن درّاج بن عبس؛ [۱۷۸] عبدالرحمان بن وهب بن اسید بن خلف؛ و مسلم بن عامر بن حُمیل؛ [۱۷۹] از سهم: یکی از فرزندان قیس بن عدی بن سعد، سید قریش در زمان خود؛ و از عامر: عبدالرحمان و عمرو، فرزندان حمیرة بن عمرو بن عبدالله بن ابی قیس، ابوسفیان بن حُوَیط بن عبدالعزی بن ابی قیس؛ [۱۸۰] عبیدالله بن انس بن جابر بن عبدة بن وهب؛ [۱۸۱] و عبدالله بن یزید بن اصم. [۱۸۲].

آورده‌اند که کمترین رقم کشته شدگان در سپاه عایشه ۲۵۰۰ نفر و در سپاه علی (ع) ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر بودند. [۱۸۳] این ارقام به نظر درست می‌رسد. سنگین‌ترین تلفات را از اهل بصره، قبیله «ازد» و «ضَبّه» داشتند. عمرو بن یثربی ضَبّی، چون مردان قبیله‌اش یکی پس از دیگری کشته می‌شدند، با رجز خوانی آنان را به ادامه‌ی جنگ در دفاع عایشه تشویق می‌کرد تا روحیه‌ی خود را از [صفحه ۵۵]

دست ندهند. او سه نفر از مردان علی (ع) را کشت، عِلْبَان هیشم سدوسی، هند بن عمرو جَمَلی و زید بن صوحان از عبدالقیس. عِلْبَان زید را از طرفداران نخستین و سرسخت علی (ع) می‌دانستند. [۱۸۴] گفته‌اند که عمار پیر با ابن یثربی رویاروی شد. یثربی به عمار حمله برد، ولی عمار سپر چرمین خود را حایل کرد به طوری که شمشیر وی در آن نشست و کوفیان به سوی او تیر انداختند تا از پای در آمد. چون بر زمین افتاد شعری با این مضمون خواند: اگر مرا می‌کشید، من ابن یثربیم. همان کس که عِلْبَان، هند جَمَلی و سپس ابن صوحان، از پیروان دین علی (ع)، را کشت.

او را دستگیر کردند و پیش علی (ع) بردند. گرچه در خواست کرد زنده‌اش بدارند، علی (ع) فرمان داد او را بکشند. او تنها اسیر جنگی بود که مورد بخشش علی (ع) قرار نگرفت. [۱۸۵].

وقتی سبب را جویا شدند، علی (ع) فرمود ابن یثربی سه مرد را که به ادعای خود او از پیروان دین علی (ع) بوده‌اند کشته است. دین علی (ع) دین محمد (ص) است. [۱۸۶] اینکه امتناع علی (ع) از عمرو بن یثربی، دست کم تا حدودی، به سبب شعری بوده که وی سروده است، دور از ذهن نمی‌نماید. او در برابر هر سخنی مبنی بر آنکه علی (ع) قرآن و سنت محمد (ص) را با ایمانی راسخ‌تر از هر کسی دیگر رعایت و اجرا نمی‌کند از خود واکنش نشان می‌داد. [۱۸۷].

[صفحه ۵۶]

این نقطه ضعفی بود که بعداً علی (ع) را به ارتکاب بزرگترین اشتباه خود واداشت.

[۱۸۸] روایت‌های دیگری وجود تصویری کلی از «دین علی» را در میان بصریان تأیید می‌کنند. محمد بن حنفیه نقل می‌کند که بر مردی هجوم برد و چون خواست شمشیر بر او فرود آورد، آن مرد گفت: «من پیرو دین علی بن ابی طالبم». ابن حنفیه مقصودش را فهمید و او را رها کرد. [۱۸۹] چون این وضع به ضرر ازدیان بصره تمام شد و ناگزیر به فرار شدند، فریاد برآوردند: «ما پیروان دین علی بن ابی طالبیم»، ظاهراً هدفشان این بود که جان خویش را نجات دهند. پس از آن یکی از کوفیان بنی لیث آنها را هجو کرد و اندیشه و رأی آنان را سخیف شمرد. [۱۹۰] ظاهراً مقصودش آن بود که هم تقیه آنان را، با این ادعا که از پیروان علی (ع) هستند، و هم انتساب دین خاصی را به او، محکوم کند.

بدین سان این نزاع وجهی دینی نیز داشت. دین علی (ع) در اینجا مفهومی خاص دارد. به احتمال زیاد می‌توان گفت که مقصود از

آن این ادعاست که علی (ع) بهترین مردان پس از محمد (ص)، وصی او و به همین سبب شایسته‌ترین فرد برای رهبری امت است. دو بیت شعری که یکی از مردان قبیله‌ی بنی عدی به هنگام گرفتن افسار شتر عایشه سروده است، احتمالاً به این امر اشاره دارد: ما از قبیله‌ی عدی، در طلب علی (ع) هستیم، نیزه‌ها و شمشیرهای مشرفی، کلاه خودها و حلقه‌های درهم پیچیده (زره‌ها) را حمل می‌کنیم، و هر که را با وصی ما مخالف باشد از میان برمی‌داریم. [۱۹۱].

از آنجا که این شعر را یکی از بزرگان (شیوخ) بنی عدی و طرفدار عایشه سروده است، آن وصی نمی‌تواند علی (ع) بوده باشد. [۱۹۲] نیز بعید است که برخی از اشعار

[صفحه ۵۷]

طرفداری از علی (ع) به‌طور اتفاق در این داستان - که ابونعاه عمرو بن عیسی بن شرید، یکی از علمای نامدار بنی عدی نقل کرده است - وارد شده باشد. [۱۹۳] وصی در اینجا مقصود ابوبکر است که علی (ع) و پیروانش با رفتن به جنگ دخترش، با او مخالفت می‌کنند. ابوبکر، به یقین در دوره‌های واپسین، به‌طور متعارف وصی محمد (ص) به‌شمار نمی‌آمد. در اینجا وصی خوانده شده تا با ادعای مخالفان که می‌گفتند علی (ع) وصی پیامبر (ص) است معارضه شود. [۱۹۴].

نبرد با مخالفان مسلمان در جنگی منظم در اسلام تجربه‌ی جدیدی بود. علی (ع) می‌توانست با مخالفان خود بر طبق سنت ابوبکر، به منزله‌ی مشرک و کافر برخورد کند و بدین سان قوانین معمول جنگی را درباره‌ی آنان به اجرا گذارد. با توجه به سابقه‌ی طولانی مخالفان برجسته‌اش در اسلام، احتمالاً این راه منطقی نبود. علی (ع) در آغاز جنگ به سپاه خود فرمان داد اسیران و زخمیان را نکشند، با کسانی که سلاح خویش را بر زمین نهاده‌اند نجنگند، و آنان را که از صحنه‌ی جنگ گریخته‌اند تعقیب نکنند. تنها چهارپایان و سلاحهای به‌چنگ آمده را باید جزو غنایم جنگی محسوب دارند. پس از جنگ دستور داد که اسیران جنگی و زنان یا کودکان را به بردگی نگیرند اموال دشمنانی را که کشته شده‌اند به وارثان برحق و مسلمان آنان بازگردانند. وی به هر یک از مردانش، از بیت المال بصره پانصد درهم پاداش داد. [۱۹۵].

[صفحه ۵۸]

این قوانین در جنگ علیه سرکشان در اسلام اعتبار یافت. در حالی که این دستورات را بیشتر افرادش بدون اعتراض پذیرفتند. گروهی اندکی از قشریان رفتار او را زیر سؤال بردند. آمده است که علی (ع) به آنان گفت اگر بر اسیر کردن دشمنان پافشاری می‌کنند، باید برای اموال عایشه قرعه‌زند. خوارج بعدها این مسأله را بهانه‌ای ساختند برای متهم کردن علی (ع) که وی با سلب حق مشروع جنگجویان از غنایم جنگی، موازین اسلام را زیر پا گذاشته است.

علی (ع) اسیران جنگی را وقتی بیعت کردند آزاد کرد. در روز جنگ فرزندان عثمان، ابان و سعید را اسیر کرده نزد علی (ع) آوردند. یکی از حاضران گفت آنان را بکشم؟ علی (ع) او را سرزنش کرد و گفت چگونه می‌توانی این دو را بکشی، در حالی که به جملگی امان داده‌ام. سپس رو به آنان کرد و گفت از گمراهی باز گردید و هر جا می‌خواهید بروید. اگر دوست می‌دارید نزد من بمانید، پیوندهای خویشاوندیتان را حفظ خواهیم کرد. آنان پاسخ دادند که با او بیعت می‌کنند و می‌روند. ظاهراً پس از آن رهسپار حجاز شدند. [۱۹۶].

موسی فرزند طلحه یادآور می‌شود که چگونه اسیران، در شب پس از جنگ گردهم آمده بودند در حالی که می‌گفتند: «موسی بن طلحه فردا کشته خواهد شد». فردای آن روز، پس از آنکه اولین نماز خویش را برپا داشت، اسیران فراخوانده شدند. نخستین کسی را که نزد علی بردند موسی بود. امیرالمؤمنین (ع) از او پرسید: «آیا بیعت خواهی کرد؟ آیا به آنچه مردمان روی آورده‌اند، تن در خواهی داد؟» پاسخ داد: «آری». پس از اینکه بیعت کرد علی (ع) به وی گفت به سوی خانواده و اموال خود باز گرد. دیگران هم چون دیدند وی به سلامت رها شد، به آسانی وارد شدند و بیعت کردند. [۱۹۷] موسی یکی

[صفحه ۵۹]

از وارثان اموال فراوان طلحه شد. [۱۹۸].

مُسَاحِقُ بن عبدالله بن مخرمه عامری قریشی نقل می‌کند که او و گروهی از قریشیان، از جمله مروان بن حکم، توافق کردند که نزد علی (ع) روند و به دلیل شورش بر ضد او، از او پوزش خواهند. آنان پی بردند که او شریف‌ترین و بخشنده‌ترین مردان پس از پیامبر اکرم بوده است و دانستند که به او ستم کرده‌اند. علی (ع) آنان را پذیرفت و در خطبه‌ای از آنها پرسید که آیا من نزدیکترین مردان به پیامبر (ص) و شایسته‌ترین آنها در حکومت بر مردم پس از پیامبر (ص) نبوده‌ام. جملگی تصدیق کردند. فرمود: پس شما از من روی برتافتید و با ابوبکر بیعت کردید. علی (ع) که دوست نمی‌داشت صفوف مسلمانان درهم شکنند، از مخالفت با رأی آنان پرهیز کرده بود. وقتی ابوبکر عمر را به جانشینی خود برگزید نیز علی (ع) چنین کرد، اگر چه می‌دانست که شایسته‌ترین مردمان در جانشینی رسول خداست.

وقتی عمر او را در مقام یکی از شش نامزد جانشین خود برگزید، آنان با عثمان بیعت کرده بودند، اما بعد او را سرزنش کردند و کشتند، در حالی که علی (ع) در خانه نشست. «پس نزد من آمدید و درست همانطور که با ابوبکر و عمر بیعت کردید با من بیعت نمودید. شما را چه شد که بر بیعت آنان وفادار ماندید و بر بیعت من نه؟» سپس از او خواستند که علی (ع) با آنان همانند یوسف با برادرانش رفتار کند و مانند او از گناه آنان در گذرد، آنگاه که گفت: «لَا تَتْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ؛ [۱۹۹] امروز شما را سرزنش نباید کرد؛ خدا شما را می‌بخشاید که او مهربان‌ترین مهربانان است». علی (ع) از آنان بیعت گرفت و رهایشان کرد. [۲۰۰].

[صفحه ۶۰]

برخی از دشمنان علی (ع) تن به بیعت ندادند. درباره‌ی مروان روایتهای متناقضی نقل شده است. بنابر بعضی از آنها، مروان که مورد بخشش قرار گرفت اشتیاق خود را به دادن بیعت ابراز داشت و علی (ع) آن را پذیرفت. [۲۰۱] در برابر آن، ابومخنف روایت می‌کند که مروان در حالی که در جنگ مجروح شده بود، ابتدا به طرف قومی از قبیله‌ی عنزه کشیده شد. سپس از مالک بن مسمع شیبانی پناه خواست و او به مروان پناه داد و از علی (ع) خواست که امانش دهد. علی (ع) به او امان داد. وقتی مردم بصره همگی بیعت کردند، علی (ع) از وی نیز خواست تا بیعت کند. اما مروان بیعت نکرد و گفت مگر به من امان نداده‌ای؟ تنها هنگامی بیعت خواهم کرد که مجبورم کنی. علی (ع) فرمود که او را مجبور نخواهد کرد؛ زیرا هر بیعتی کند آن را نقض خواهد نمود. مروان راه شام را پیش گرفت تا به معاویه بپیوندد. [۲۰۲].

صرف نظر از اینکه مروان با وی بیعت کرده باشد یا خیر، پیداست که علی (ع) به میزان ارزش بیعت مردی همچون مروان کاملاً آگاه بود. اینکه بسادگی او را رها کرد تا برود نشان می‌دهد که چندان مایل نبود قواعد جدید بازیهای سیاسی را، که در نتیجه جنگ داخلی در اسلام اکنون حاکم شده بود، بپذیرد. مسلماً معاویه و حتی خود مروان، اگر به جای علی بودند، در رها کردن چنین دشمن خطرناک و شریری تردید می‌کردند؛ دشمنی که دستهایش به خون یکی از نزدیکترین اصحاب پیامبر [طلحه] آغشته بود و دشمنی که ابتدا علی را به نابودی تهدید کرده بود. [۲۰۳].

عبدالله بن زبیر هم که زخمی شد، چنانکه گذشت، به منزل مردی از قبیله‌ی ازد پناه برد. عبدالله آن مرد را نزد خاله‌اش عایشه فرستاد تا او را از مکان خود با خبر سازد.

[صفحه ۶۱]

عایشه از برادرش محمد خواست که عبدالله را نزد عایشه ببرد. محمد، عبدالله را با خود آورد. در راه بین آنان بر سر عثمان نزاع افتاد و به یکدیگر ناسزا گفتند. عتبۀ بن ابی سفیان، برادر معاویه که ابتدا عصمه‌بن زبیر از قبیله‌ی بنی تیم رباب، پناهش داده بود نیز به

سوی عایشه رفت. چون علی (ع) از این موضوع با خبر شد سکوت اختیار کرد. [۲۰۴] احتمالاً هیچ یک از آنان تن به بیعت ندادند و دیری نپایید که عتبه راه دمشق را پیش گرفت و نزد برادرش رفت. اینکه عبدالله بن عامر بن کریم بیعت کرده است یا خیر، چیزی نمی‌دانیم. او که با بصره آشنا بود و دوستانی در آنجا داشت، احتمالاً براحتی توانست به آنجا رود و خود را پنهان دارد. وی به شام نیز سفر کرد. [۲۰۵].

علی (ع) در خطبه‌ای که برای اهل بصره ایراد کرد، آنان را به منزله‌ی نخستین افرادی که [صفحه ۶۲]

بیعت خود را شکستند و صفوف امت را درهم ریختند سخت مورد سرزنش قرار داد. با این همه، آنان را بخشید و از فتنه بازمان داشت. سپس بیعت مجدد آنها را پذیرفت. وی به قرظۀ بن کعب، والی خویش در کوفه نامه نوشت، فتح را اعلام داشت و کوفیان را ستود. [۲۰۶] چون مهیای رفتن به کوفه شد، عبدالله بن عباس را به ولایت بصره منصوب کرد و زیاد بن عبید (اییه) را در مقام کاتب او گماشت. [۲۰۷].

احتمالاً در همین زمان بود که ولایت بحرین را به عمر بن ابی سلمه و ولایت مکه را به قثم بن عباس سپرد. با این حال، نام قثم در بین حاضران در جنگ جمل نیست و ممکن است علی (ع) پس از آنکه شورشیان قریش از مکه بیرون رفته بودند، او را از مدینه یا ربه فرستاده باشد. انتصاب عبدالله بن عباس خشم مالک اشتر را برانگیخت؛ او انتظار داشت که ولایت بصره به او بخشیده شود؛ زیرا در جنگ شرکتی فعال داشت. [۲۰۸] و ظاهراً در میان کسانی که از موقعیت ممتاز قریش گله‌مند بودند، زمزمه‌هایی صورت گرفته بود که سه نفر از خویشاوندان هاشمی علی (ع) اکنون ولایت را بر عهده گرفته‌اند. علی (ع) اشتر را متقاعد ساخت که وجودش برای ارتباط با اهل شام، که بسیاری از خویشاوندانش نیز در میان آنها بودند، لازم است.

علی (ع) چون بصره را ترک کرد، بزرگان شهر تا «موقع» او را همراهی کردند. احنف بن قیس و شریک بن اعور حارثی از قبیله‌ی دهی بن کعب، با علی (ع) به راهشان به سوی کوفه ادامه دادند. اما در خصوص اینکه تا کجا با او رفتند، توافقی نیست. [۲۰۹]. [صفحه ۶۳]

علی (ع)، به روایت شعبی در آغاز ماه رجب سال ۳۶، [۲۱۰] و به گفته‌ی ابوالکنود، در روز دو شنبه دوازدهم رجب، [۲۱۱] کمتر از یک ماه پس از جنگ جمل، وارد کوفه شد. او از سکونت در قصر والی امتناع ورزید و آن را قصر فساد خواند و در منزل خواهرزاده‌اش جعد بن هبیره مخزومی [۲۱۲] اقامت کرد. علی (ع) در نخستین خطبه‌اش کسانی را که از شرکت در جنگ به همراه او خودداری ورزیده بودند سرزنش کرد. دو نفر از طرفداران نزدیکش سعید بن قیس همدانی و سلیمان بن سرد خزاعی، نیز به دلیل آنکه از جنگ دست شسته و کنار نشسته بودند، مورد ملامت او قرار گرفتند. [۲۱۳].

پاورقی

[۱] ابن سعد، طبقات، ج ۵، ص ۴۳؛ ابن حجر، تهذیب، ج ۷، ص ۲۸۰.

[۲] ر.ک: طبری، ج ۱، ص ۳۱۰۴، که در آن گفته می‌شود طلحه نظر وی را بر نظر فرزند خود محمد ترجیح می‌دهد.

[۳] ابن عساکر، تاریخ مدینه‌ی دمشق: ترجمه‌ی الامام علی بن ابی طالب (ع)، به اهتمام محمد باقر محمودی، ج ۳، ص ۹۶، بیروت، ۱۹۷۵.

[۴] طبری، ج ۱، ص ۳۰۶۹ و ۳۰۶۶؛ بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۰۹ تا ۲۱۰.

[۵] درباره‌ی او، ر.ک: ابن حجر، تهذیب، ج ۷، ص ۲۲۶ تا ۲۲۷.

[۶] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۱۴ تا ۲۱۵، روایت مشابه مسور بن مخرمه (همان، ص ۲۱۰) از نظر طرح سیر وقایع تاریخی ناقص و کم

اعتبارتر است. بنابراین روایت، علی (ع) پس از رسیدن خبر کشته شدن عثمان مسجد را ترک کرد؛ زیرا ممکن بود مردم به طلحه روی آورند. در راه خانه با مردی قریشی مواجه شد که او را به تمسخر گرفت و گفت: «مردی را بین که پسر عمه‌اش کشته شده و خلافتش را غصب کرده‌اند». علی (ع) از راه بازگشت و بر منبر رفت. مردم بسرعت طلحه را رها کردند، به علی (ع) پیوستند و سپس با او بیعت کردند. ابو جهم بن حذیفه آشکارا از طلحه پشتیبانی کرد و به یقین خوش نمی‌داشت که علی (ع) در برابر او بایستد.

[۷] طبری، ج ۱، ص ۳۰۷۵. ابو عمره (بشیر) بن عمرو بن محسن، از جنگجویان جنگ بدر، از طرفداران مهم علی (ع) شد و در جنگ صفین به قتل رسید (ابن حجر، تهذیب، ج ۱۲، ص ۱۸۶). عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی عمره، نوهی ابو عمره، یکی از مخبران ابو مخنف بود. یو. سزگین، ابو مخنف، مقاله‌ای در زمینه تاریخ نگاری در دوران بنی امیه، ص ۱۹۰. برخی روایتهای حکایت از آن دارد که رفتن علی (ع) به خانه‌ی عمرو بن محصین در روز جمعه صورت گرفته است (ر.ک: ابن عساکر، علی، ج ۳، ص ۹۷). عبارت عمر بن شبهه نیز می‌تواند حاکی از همین امر باشد (طبری، ج ۱، ص ۳۰۶۸)، بدین ترتیب که در شنبه، ۱۸ ذی حجه، یعنی جمعه شب، روی داده است. از آنجا که عثمان در عصر روز جمعه کشته شده، زمان بسیار کوتاهی برای وقوع این حوادث باقی می‌ماند. به هر تقدیر، بیعت عمومی در روز شنبه صورت پذیرفته است. روایت صالح بن کیسان دایر بر اینکه علی (ع)، پس از گرفتن بیعت در مسجد النبی، به مسجد بنو عمرو بن مذبول رفته و بیعت انصار را در آنجا پذیرفته است، احتمالاً ناموثق می‌باشد. (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۰۵).

[۸] طبری، ج ۱، ص ۳۰۶۸. نیز ر.ک: به گزارش صهبان، مولای اسلمیین در بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۱۵ تا ۲۱۶.

[۹] طبری، ج ۱، ص ۳۰۶۸. اما این گفته موثق نیست؛ چرا که در آن زمان حسن بصری تنها چهارده سال داشت. وانگهی این سوال باقی است که چگونه با این سرعت توانسته است به مدینه باز گردد؛ زیرا گفته‌اند که وقتی خبر مرگ عثمان را شنید بیرون از مدینه بود (ابن سعد، طبقات، ج ۱: ۳، ص ۵۸؛ ر.ک: همین کتاب، ص ۱۳۴ یادداشت ۲۶۰).

[۱۰] ابن ابی شیبه، المصنف، تصحیح سعید محمد لحام (بیروت، ۱۹۸۹-۱۴۰۹)، ج ۸، ص ۷۰۹.

[۱۱] مفید، جمل، ص ۱۳۰.

[۱۲] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۰۶.

[۱۳] طبری، ج ۱، ص ۲۰۸۲.

[۱۴] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۰۷. صرف نظر از طعنه‌های خودپسندانه و قریشی زبیر، سیف بن عمر، یا مرجع او، حکایتی را در مورد حکیم بن جبلی دزد بافته است دایر بر اینکه ... وقتی سپاه باز می‌گشت متواری می‌شد و در سرزمین پارسیان می‌تاخت، بر زمین هجوم می‌برد و مالشان را می‌ربود و در زمین فساد می‌کرد و آنگاه نزد عبدالله بن سبا در بصره منزل می‌گرفت (طبری، ج ۱، ص ۲۹۲۲). در واقع حکیم یکی از سران بسیار محترم عبدالقیس در بصره بود. عثمان او را به سبب فرستاد تا اوضاع را بررسی کند و ببیند آیا برای فتح مناسب است یا خیر. او به آن دیار رفت اما با پاسخ منفی بازگشت. بعداً از رفتار عبدالله بن عامر شکایت کرد (خلیفه، تاریخ، ۱۸۰؛ ابن عبدالبر، استیعاب، ج ۱، ص ۱۲۱ تا ۱۲۲). هیچ دلیل محکمی مبنی بر زندانی شدن او به فرمان عثمان، چنانکه سیف روایت کرده است، وجود ندارد.

[۱۵] طبری، ج ۱، ص ۳۰۷۲ تا ۳۰۷۳. ابو حبیبه گزارش می‌دهد که علی (ع) پس از آنکه مردم با او بیعت کردند به دیدن زبیر رفت. وقتی زبیر از ورود علی (ع) با خبر شد، شمشیرش را زیر تشک خود طوری پنهان کرد که علی (ع) آن را ببیند. علی (ع) وارد شد و بی آنکه از زبیر درخواست بیعت کند از آنجا بیرون رفت. سپس به مردم گفت که همه چیز بین آن دو بخوبی پیش رفت، به گونه‌ای که گمان کردند زبیر بیعت کرده است. اگر علی (ع) با زبیر ملاقاتی کرده باشد، احتمالاً این ملاقات پیش از تشریفات

عمومی بوده است، در زمانی که علی (ع) از او درخواست بیعت نمی‌کند.

[۱۶] مفید، جمل، ص ۱۱۱.

[۱۷] همان، صص ۱۱۱ تا ۱۱۲.

[۱۸] طبری، ج ۱، ص ۳۰۶۸. شعبی امتناع عبدالله بن عمر از بیعت را پیش از امتناع سعد می‌داند (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۰۷). روایت او در اینجا ظاهراً مبتنی است بر روایت خود سعد که فرزندش محمد و نوه‌اش اسماعیل بن محمد نقل کرده‌اند. (مفید، جمل، ص ۱۳۱).

[۱۹] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۰۸. یقیناً گزارش خالد بن سمیر سدوسی، راوی بصری، که از عبدالله بن عمر روایت می‌کند موثق نیست؛ بنابراین روایت علی (ع) بامداد روز پس از کشته شدن عثمان نزد ابن عمر رفت و از او خواست که به شام رود و در مقام والی آنجا جانشین معاویه شود؛ وقتی ابن عمر این پیشنهاد را رد کرد، علی (ع) تهدیدش نمود. ابن عمر سپس راهی مکه شد (همان، ج ۲، ص ۲۰۸ تا ۲۰۹). این گزارش از کینه ابن عمر و پیروانش نسبت به علی (ع) حکایت دارد.

[۲۰] در اصل عربی نسخه موجود چنین آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَمَرَنِي إِذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ أَنْ أُخْرَجَ بَسِيفِي فَأُضْرَبَ بِهِ عَرْضَ [احد] حَتَّى يَنْقَطِعَ فَإِذَا انْقَطَعَ أَتَيْتُ بَيْتِي؛ رَسُولُ خُدا فَرَمُود: اِگَر مَرْدَمِ اِخْتِلافِ كَرْدَنَد شَمشِيرِ اِز نِیامِ بَر كِشْمِ و كَرْدَنی رَا بَزَنَمِ تا اِز سَرِ جِدا شُود، اَنگَاهِ بَه خانَهی خُودِ بازِ كَرْدَم». نویسنده هر دو پاسخ را یکی دانسته اما در روایت بعدی است که رسول خدا به وهب بن صیفی انصاری چنین پاسخی می‌دهد. (بلاذری، انساب، الاشراف ج ۲، ص ۲۰۷). (مترجم).

[۲۱] همان، ص ۲۰۷ تا ۲۰۸.

[۲۲] مفید، جمل، ۹۵ تا ۹۶.

[۲۳] ابن سعد، طبقات، ج ۳، ص ۱، ص ۲۰؛ تاریخ اسلام، ج ۹، ص ۵۰.

[۲۴] شیخ مفید، دانشمند شیعی، بر این باور است که همه‌ی این صحابه، حتی ابن عمر در آغاز بیعت کردند (جمل، ص ۹۴ تا ۹۶). خلاصه‌ی این حدیث که شیخ مفید نقل کرده در روایت بیعت علی (ع) در اثر عبدالجبار نیز آمده است. ر.ک: عبدالجبار، المغنی، ج ۲، ص ۲، تصحیح عبدالحلیم محمود و سلیمان دنیا (قاهره، بی. تا.)، ص ۶۸-۶۵ از کتاب المقامات، ابوجعفر اسکافی. این روایت آشکارا حکایت از آن دارد که ابن عمر، سعد و ابن مسلمه (اسامه ذکر نشده است) در آغاز بیعت نکردند. با این حال، آمده است که علی (ع) از آنان پرسید آیا از بیعت با او صرف نظر کرده‌اند. آنان پاسخ منفی دادند، لیکن گفتند که با مسلمانان نخواهند جنگید. به گفته‌ی ابن ابی الحدید، معتزلیان متأخر نیز در آثارشان تصریح کرده‌اند که صحابیان بی طرف ابتدا با علی (ع) بیعت کردند، اما وقتی علی (ع) برای رفتن به جنگ جمل بسیج شد عذر آوردند (شرح، ج ۴، ص ۱۰-۹). همین نظر را نیز محدث اهل سنت، ابوبکر بن عربی (ف ۵۴۳) در کتاب زیر، ابراز داشته است: العواصم من القواصم فی تحقیق موقف الصحابه بعد وفات النبی، تصحیح محب الدین خطیبی (قاهره، ۱۹۶۸: ۱۳۸۷)، ص ۱۴۷.

[۲۵] ابن حجر، اصابه، ج ۶، ص ۹۷ تا ۹۸. در آن زمان احتمالاً در مصر بود نه در مدینه.

[۲۶] باید گفت که ابو سعید خُدَری بعداً از علی (ع) پشتیبانی کرد.

[۲۷] همان، ص ۲۱۰. معاویه پس از مرگ ابو دردا در حدود سال ۳۲ هجری قمری، او را با عنوان قاضی دمشق منصوب داشت. با این حال حضور او در مدینه مسلم نیست.

[۲۸] همان، ج ۵، ص ۳۰۴ تا ۳۰۵.

[۲۹] طبری، ج ۱، ص ۳۰۶۹ تا ۳۰۷۰.

[۳۰] یاقوت، بلدان، ج ۷۷ و ۳ تا ۷۸.

[۳۱] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۱۷ تا ۲۱۸، ج ۵، ص ۹۱. ابو یوسف انصاری، مرجع ابو مخنف در این قضیه، محمد بن ثابت انصاری خزرچی است که یکی از راویان اصلی می‌باشد، و اگر او روایت نمی‌کرد ناشناخته بود (ر.ک: سزگین، ابو مخنف، ص ۲۱۲ تا ۲۱۳). ابویوسف محمد بن ثابت همان محمد بن یوسف (بن ثابت) است. در فهرستهای طبری، ابو یوسف انصاری، به اشتباه یعقوب بن ابراهیم انصاری قاضی معرفی شده است.

[۳۲] زبیری (نسب، ص ۳۰۶) ابو سعید را از جمله فرزندان عبدالرحمان بن حارث بن هشام بر شمرده است. پدر او عبدالرحمان، در جنگ جمل به طرفداری از عایشه شرکت کرد. ر.ک: همین کتاب، ص ۲۳۸، یادداشت ۳.

[۳۳] طبری، ج ۱، ص ۳۰۸۰. گفته‌های زهری دایر بر اینکه طلحه و زبیر پس از چهار ماه مدینه را ترک کردند و ولایتداری کوفه و بصره را از علی (ع) خواستند اما با ناکامی مواجه شدند، موثق نیست (همان، ص ۳۰۶۸ تا ۳۰۶۹؛ بلاذری انساب، ج ۲، ص ۲۱۸ تا ۲۱۹). بی تردید این دو در طرح جنگ با علی (ع) در مکه، از آغاز شرکت داشتند نه اینکه در لحظه‌ی آخر به آن پیوسته باشند. این مطلب را روایتی از ام المؤمنین ام سلمه تأیید می‌کند، بدین ترتیب که طلحه و زبیر برای ام سلمه، در حالی که در ابتدای ماه محرم سال ۳۶ هجری هنوز در مکه بود، پیغام فرستادند و از او خواستند که همراه عایشه در جنگ با علی (ع) شرکت کند. (مفید، جمل، ص ۲۳۲ تا ۲۳۳، به نقل از واقدی).

[۳۴] حکایت مجادله‌ی آنان با علی (ع) و پذیرفته شدن آنها از سوی معاویه در اغانی، ج ۱۵، ص ۲۹، ضعیف و افسانه‌ای است. اما به هر تقدیر، آن طور که در این حکایت آمده، نعمان بن بشیر در آن زمان از طرف معاویه در مقام والی حمص منصوب نشده بود. حدیثان و کعب دو شاعر عثمانی پیش از جنگ جمل به مدینه بازگشتند اما موضع کینه‌توزانه خویش را نسبت به علی (ع) حفظ کردند. کبشه دختر کعب از پدرش روایت می‌کند که از کشته شدن عثمان سخت اندوهگین شده و به سبب از دست دادن بینایی‌اش، او را از پیوستن به شورشیان بر ضد علی (ع) باز داشته‌اند. او با علی (ع) بیعت نکرد و به سبب بیزاری و نفرتی که از آن حضرت داشت از او دوری می‌جست. (مفید، جمل، ص ۳۷۸).

[۳۵] بلاذری، انساب، ج ۵، ص ۹۱؛ طبری، ج ۱، ص ۳۱۰۱؛ مفید؛ جمل، ص ۲۳۳-۲۳۲.

[۳۶] به گفته‌ی زهری، مغیره بن شعبه در میان کسانی بود که با علی (ع) بیعت نکردند. (طبری، ج ۱، ص ۳۰۷۰) چنین می‌نماید که اندکی پس از دومین دیدارش با علی (ع) مدینه را ترک کرده باشد و احتمالاً در انتظار شکست خلافت علی (ع) بوده است.

[۳۷] طبری، ج ۱، ص ۳۰۸۳ تا ۳۰۸۵. روایت مشابه، همان، ص ۳۰۸۵ تا ۳۰۸۶، بیشتر نوعی پوشش ادبی به آن می‌دهد.

[۳۸] بلاذری، انساب، ج ۵، ص ۷۷؛ اسناد آن افتاده است. در نسخه‌ای که ابن ابی شیبّه (تاریخ المدینه، ص ۱۲۱۱ تا ۱۲۱۲) به استناد عوف الاعرابی نقل کرده است، از نام ابن عباس سخنی به میان نیامده است. بنابراین از اُسامه با عنوان کسی یاد می‌شود که با عثمان دیدار کرده و به او گفته است در میان مردم قبیله‌ی کلب مردانی دارد که می‌توانند سالم او را به شام برسانند، اما عثمان از ترک مدینه خودداری می‌ورزد.

[۳۹] جعیط بدرستی از علی (ع) در اصل با عنوان یک مبارز یاد می‌کند (اختلاف بزرگ، ص ۳۹۷) توصیف کایتانی از علی (ع) به منزله‌ی شخصی بی اراده و راحت طلب، کاملاً اشتباه است. [کایتانی در همه جا معاویه را سخت ستوده و نفرت خود از علی (ع) را آشکار کرده است - مترجم].

[۴۰] جاحظ، البیان و التبیین، به اهتمام عبدالسلام محمد هارون (قاهره، ۱۹۴۸-۱۳۶۷)، ج ۲، ص ۵۰ تا ۵۲. به گفته‌ی شیخ مفید، این خطبه را به جز ابو عبیده، مدائنی هم در کتابهایش (جمل، ص ۱۲۵) نقل کرده است. قاضی نعمان (شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۶۹ تا ۳۷۳) عبارت بلندتری را از این خطبه نقل کرده است. او می‌گوید که این خطبه دو روز پس از پیمان بیعت ایراد شده است. بر طبق این روایت علی (ع) همه‌ی امتیاز زمینهایی را که عثمان داده بود بی اعتبار و باطل اعلام کرد. منابع دیگر این خبر را تأیید نمی‌کنند.

- [۴۱] گفته‌ی صالح بن کیسان در این خصوص (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۰) ناموثق می‌نماید. مالک اشتر انتصاب ابوموسی را بر عثمان تحمیل کرده و در کل طرفدار یمینها بود. نیز ر.ک: به روایت ابن ابی لیلیا (طبری، ج ۱، ص ۳۱۷۲) که بر طبق آن علی (ع) به هاشم بن عتبہ گفت که بر آن بوده است ابوموسی را برکنار کند اما اشتر از او خواسته است تا ابقایش کند.
- [۴۲] احتمالاً هاشم بن عتبہ چندی بعد رهسپار مدینه شده تا به علی (ع) بپیوندد. وی زمانی که علی (ع) برای جنگ با طلحه و زبیر به بصره رفت، همراه او بود.
- [۴۳] یزید بن عاصم بعداً یکی از رهبران خوارج شد و به دست سه تن از برادرانش در نهروان به قتل رسید (طبری، ج ۱، ص ۳۳۶۱ تا ۳۳۶۲).
- [۴۴] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۱۳. داستان سیف بن عمر درباره‌ی انتصاب عمر بن شهاب - که در آن زمان از ورود به شهر ممنوع شده بود - به ولایتداری کوفه از طرف علی (ع) (طبری، ج ۱، ص ۳۰۸۷ تا ۳۰۸۸) ساختگی است.
- [۴۵] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۲۲. عبدالله بن عامر (بن) حضرمی پسر عمه‌ی عبدالله بن عامر بن کُریز بود. مادر او ام طلحه امل بنت کُریز است. (زبیری، نسب، ص ۱۴۷).
- [۴۶] درباره‌ی سهل بن سعد، ر.ک: ابن حجر، تهذیب، ج ۴، ص ۲۵۲. او در سال ۹۱-۸۸ در گذشت و وقتی محمد (ص) از دنیا رفت پانزده ساله بود. به احتمال زیاد قیس را تا مصر همراهی کرده است، یعنی همان جایی که گویند مدتی زندگی و حدیث نقل کرد (ر.ک: ابن عبدالحکم، فتوح مصر، ص ۲۷۵ تا ۲۷۶).
- [۴۷] طبری، ج ۱، ص ۳۲۳۵ تا ۳۲۳۶. روایت سیف درباره‌ی اینکه گروهی از سواران شام در ایله را می‌فریبید و می‌گوید که پناهنده‌ای است از شام، احتمالاً ساختگی است. (همان، ۳۰۸۷).
- [۴۸] همان، ۳۲۳۷. تاریخ این انتصاب ثابت می‌کند که حکایت نقل شده از طرف محمد بن یوسف انصاری به نقل از عباس، فرزند سهل بن سعد ساعدی (درباره‌ی او، ر.ک: ابن حجر، تهذیب، ج ۵، ص ۱۱۸ تا ۱۱۹) که درباره‌ی واکنش عبدالله بن سعد بن ابی سرح نسبت به انتصاب قیس نقل شده از نظر تاریخی ساختگی است. (طبری، ج ۱، ص ۳۲۳۳ تا ۳۲۳۵).
- [۴۹] چیز دیگری درباره‌ی یزید بن حارث نمی‌دانیم. در منابع مصری، معاویه بن حُدیج، بُسرین ابی ارطاه و مسلمة بن مخلد رهبران کسانی شمرده می‌شوند که عقب نشسته بودند.
- [۵۰] طبری، ج ۱، ص ۳۲۳۷ تا ۳۲۳۸. مسلمة بن مخلد در این گزارش به منزله‌ی شخصی ظاهر می‌شود که جدا از کسانی که عقب نشسته بودند، قیام می‌کند. ممکن است بعداً به آنها پیوسته باشد.
- [۵۱] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۴۰۸. نصر بن مزاحم قاتل محمد بن ابی حذیفه را مالک بن هُبیره کندی (سَکونی) می‌داند (منقری، وقعة صفین، ص ۴۴). او یکی از سران کنده در حمص در زمان فرمانروایی معاویه و یکی از رهبران برجسته دوران خلافت او بود (ر.ک: مراجع طبری و فهرستها زیر نام مالک بن هُبیره سَکونی؛ ابن منظور، مختصر، ج ۲۴، ص ۷۴ تا ۷۶).
- [۵۲] کندی، ولأه، ص ۲۰. نام بردن کنانه بن بشر در میان کسانی که در آن زمان کشته شدند از طرف لیث، اشتباه است.
- [۵۳] یاقوت، بلدان، ج ۲، ص ۱۱۰؛ کندی، ولأه، ص ۲۰-۱۸. در روایت بسیار ناموثق دیگری از ابن عُدیس، کنانه بن بشر و ابو شمر بن ابرهه بن (شُرَحیل بن ابرهه) صَبَّاح «و دیگران» در کنار نام ابن ابی حذیفه می‌آید. بی‌تردید کنانه بن بشر با آنها نبوده است؛ زیرا او بعداً با محمد بن ابی بکر کشته شد. درباره‌ی ابو شمر ر.ک: ابن حجر، اصابه، ج ۷، ص ۹۹؛ همدانی، الاکلیل، به اهتمام محمد بن علی اکوع حوالی (بغداد، ۱۹۸۰)، ج ۲، ص ۱۵۳ تا ۱۵۴؛ ابن منظور، مختصر، ج ۲۹، ص ۱۲. یاقوت به اشتباه برادر ابو شمر را کُریب بن ابرهه می‌خواند. کُریب بعدها دیدارهای دوستانه‌ای با معاویه و عبدالملک داشت و در سال ۷۵ یا ۷۸ در گذشت. (ابن منظور، مختصر، ج ۱۱، ص ۱۶۶ تا ۱۶۸) به گفته‌ی ابن عبدالحکم (فتوح مصر، ص ۱۱۳) بنی ابرهه چهار برادر بودند: کُریب،

ابورشدین ابو شَمر و معدی کرب، که در زمان عمر در جیزه سکونت داشتند. خواهر آنان، گریبه، با ذوالکلاع سَمِیع بن ناکور، رئیس قبیله حَمیر در حِمص ازدواج کرد (همدانی، اکلیل، ج ۲، ص ۱۵۸). نقل نشده است که آیا ابوشَمر شخصاً در سفر شورشیان مصر به مدینه شرکت کرده است یا خیر. با این حال بعید نیست که شرکت کرده باشد. خانه‌اش نزدیک خانه‌ی شیم لثی، پدر یکی از چهار رهبر شورشیان بود. حضور ابو عمرو بن بُدیل در میان کسانی که دستگیر و زندانی شدند با توجه به این حقیقت کاملاً آشکار می‌شود که برادرش عبدالله در جنگ صفین در صدد خونخواهی برادر دیگرش عثمان [بن بُدیل] (کنیه‌ی ابو عمرو پیوسته با نام عثمان همراه بود) برآمد، (منقری، وقعه صفین، ص ۲۴۵). ابن حجر (اصابه، ج ۴، ص ۴۰) روایتی را نقل می‌کند که بر طبق آن وقتی عبیدالله بن عمر به کوفه آمد، عبدالله بن بُدیل به دیدن او رفت و به او هشدار داد که مراقب باشد خودش در این فتنه نریزد. عبیدالله این هشدار را متوجه خود او کرد. ابن بدیل پاسخ داد: «من در صدد انتقام گرفتن از خون برادر عثمان [بن بدیل] هستم که ناجوانمردانه کشته شد». عبیدالله پاسخ داد: «و من در صدد انتقام از خون خلیفه‌ی مظلوم می‌باشم». اگر این دیدار واقعاً در کوفه رخ داده باشد، بدین معناست که ابو عمرو بن بدیل زودتر از دیگران کشته شده است. با این حال، به احتمال قوی ممکن است به هنگام دیدار عبیدالله از اردوی علی (ع) پیش از جنگ صفین روی داده باشد (منقری، وقعه صفین، ص ۱۸۶). در هر صورت اینکه کندی از ابو عمرو با عنوان کسی یاد می‌کند که به فرمان محمد بن ابی بکر خانه‌های عقب نشستگان را ویران کرده، اشتباهی تاریخی است.

[۵۴] ر.ک: همین کتاب، ص ۲۳۲. بنابر روایتی از حرمله بن عمران مصری به نقل طبری (ج ۲، ص ۲۱۰ تا ۲۱۱)، این ابرهه بن صباح بود که از زندان معاویه نگریخت. ظاهراً ابرهه بن صباح بن ابرهه پسر عموی پدر ابو شمر، ابرهه بن شرحبیل بن ابرهه و عضو عالی خاندان سلطنتی حَمیری بود که از یمن مهاجرت کرده بودند (همدانی، اکلیل، ج ۲، ص ۱۵۸ تا ۱۶۰). ابرهه بن شرحبیل در یمن در وادی ظهر اقامت گزید (همان، ۱۵۴). مادر پدر بزرگ آنان ابرهه بن صباح، ریحانه، دختر فرمانروای حبشی یمن، ابرهه (اشرم) بود، و او، ابرهه بن صباح، بر تهامه، سرزمین ساحلی یمن حکومت می‌کرد. نام نوه‌اش ابرهه بن صباح در ارتباط با فتح «فرما» در مصر می‌آید (طبری، ج ۱، ص ۲۵۸۶ تا ۲۵۸۷)؛ اما جز از این راه نمی‌توان دانست که در مصر سکونت کرده است یا خیر. بنا بر این بعید است که معاویه او را زندانی کرده باشد، گرچه غیر ممکن نیست. در جنگ صفین در سپاه او بود (ر.ک: همین کتاب، ص ۲۳۵).

[۵۵] ابن عبدالحکم، فتوح مصر، ص ۳۰۴؛ ابن منظور، مختصر، ج ۱۴، ص ۳۰۵ تا ۳۰۶.

[۵۶] ابن سَمره، طبقات فقهاء الیمن، به اهتمام فؤاد سید (قاهره، ۱۹۵۷)، ص ۴۲ تا ۴۳. مراجع دیگر در ع.م.م. مدعج، یمن در صدر اسلام، ص ۹ تا ۲۳۳؛ ص ۶۳۰ تا ۸۴۷: تاریخ سیاسی، ص ۱۵۰، یادداشت ۲. (لندن، ۱۹۸۸).

[۵۷] او به نسب مادری‌اش یعلی بن مُنیّه نیز شهرت داشت. (ابن حجر، اصابه، ج ۶، ص ۳۵۳).

[۵۸] مفید جمل، ص ۲۳۱ تا ۲۳۳، به نقل از واقدی. شایان ذکر است که در اینجا او عبدالله ابن ابی ربیع را والی صنعاً و یعلی بن منیه را والی جند می‌داند. ابن ابی ربیع در بیرون از مکه سوار بر قاطری بود که با صفوان بن امیه جُمحی سوار بر اسب مواجه شد. قاطر رم کرد و ابن ابی ربیع را به زمین زد. ظاهراً گزارشهایی که می‌گوید ابن ابی ربیع پیش از رسیدن به مکه (ابن حجر، اصابه، ج ۴، ص ۶۴ تا ۶۵) از دنیا رفت، نادرست است.

[۵۹] طبری، ج ۱، ص ۳۱۰۲.

[۶۰] مفید، جمل، ص ۲۳۱ تا ۲۳۳. ابن ابی ربیع به سبب شکستن رانش نتوانست خود را به جنگ در بصره برساند. منیه در جنگ شرکت کرد، اما وقتی به شکست انجامید گریخت.

[۶۱] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۱۰ تا ۲۱۱. این گفته‌ی دیگر صالح بن کیسان که علی بن عدی عبد شمس هنگام کشته شدن عثمان فرمانروای مکه بود اشتباه است. آخرین فرمانروای مکه عبدالله بن عامر حضرمی بود که، به گفته‌ی سیف بن عمر، هنوز اداره شهر را بر عهده داشت (طبری، ج ۱، ص ۳۰۹۸). اما در این هنگام پسر عمویش عبدالله بن عامر بن کریز او را به بصره خواند تا در غیابش بر

آن شهر امارت کند.

[۶۲] ابن حجر، اصابه، ج ۳، ص ۲۴۷-۲۴۶. از علی (ع) روایت شده است که خصومت بعضی از بنی جمح او را رنجانده و پس از جنگ جمل، ابراز تأسف کرده است که آنان از دم تیغ کین خواهی او گریخته‌اند. (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۶۱) با این حال، یکی از غیر هاشمیان اندکی که از علی (ع) پشتیبانی می‌کرد، محمد بن حاطب جمحی بود (ابن ابی شیبه، مصنف، ج ۸، ص ۷۰۵؛ بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۵۰) او در حبشه زاده شد و فرزند یکی از صحابه نخستین بود.

[۶۳] ابن بکر، تمهید، ص ۱۸۱. صفوان بن امیه بن صفوان را باید به صفوان بن امیه بن خلف تصحیح کرد؛ به جای يُطَلَب، طَلَب صحیح است.

[۶۴] معروف است که عمار در قتل عثمان یا در این جنگ شرکت کرده بود. ممکن است اعترافش به رد هر گونه مطالبه‌ی خون عثمان اشاره داشته باشد.

[۶۵] ابن بکر، تمهید، صص ۱۸۰ تا ۱۸۱.

[۶۶] همان، ص ۱۷۹.

[۶۷] مفید، جمل، ص ۳۹۳.

[۶۸] مُحَرَّمًا را نویسنده انگلیسی کتاب «در حال احرام» ترجمه کرده است که ظاهراً اشتباه است. در المنجد، المُحَرَّم = المُسَالِم؛ و من كان في حمايتك و حریمك. يقال انه «لَمُحَرَّمٌ عَنكَ» ای یحرم اذاه علیک نیز آمده است. ویراستار وقعه صفین (منقری، وقعه‌ی صفین، ص ۸۵؛ یادداشت ۴) آورده است مُحَرَّمًا ای له حرمة و ذمه. او اراد انهم قتلوه فی آخر ذی الحجة. (مترجم).

[۶۹] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۱۹ و ۲۲۱ و ۲۲۲؛ طبری، ج ۱، ص ۳۱۰۲؛ طبری، ج ۱، ص ۳۱۰۲.

[۷۰] طبری، ج ۱، ص ۳۱۰۲. به گفته‌ی صالح بن کیسان، یعلی برای این جنگ چهارصد شتر فراهم کرد (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۲۲). داستان بلند منسوب به مردی از بنو عرینه، که نقل می‌کند چگونه این شتر را به یکی از طرفداران عایشه فروخته و ابتدا عایشه را تا حوآب و سپس علی (ع) را تا ذوقار همراهی کرده است (طبری، ج ۱، ص ۳۱۱۱-۳۱۰۸)، کاملاً ساختگی است.

[۷۱] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۲۳. اشتر بر این باور است که عبدالله بن زبیر عایشه را واداشت که به سوی بصره حرکت کند. (طبری، ج ۱، ص ۳۲۰۰).

[۷۲] این عدد را عبدالله بن عباس گفته است. (طبری، ج ۱، ص ۳۱۰۵) او در میان آنان عبدالرحمان فرزند ابوبکر (به جای ابوبکره)، و عبدالله، فرزند صفوان بن امیه جمحی را نام می‌برد. ظاهراً صفوان خود بسیار پیر بود و نمی‌توانست به آنان پیوندد و مدتی کوتاه پس از آن در گذشت. فرزندش عبدالله بعدها از طرفداران سرسخت عبدالله بن زبیر شد. ابن ابی الحدید از کسانی که در میان بنی جمح در جنگ جمل شرکت کردند و باقی ماندند، گذشته از عبدالله بن صفوان، از افراد زیر نام می‌برد: برادر زاده‌اش یحیی بن حکیم بن صفوان، عامر بن مسعود بن امیه بن خلف و ایوب بن حبیب بن علقمه بن ربیع (ابن ابی الحدید، شرح، ج ۱۱، ص ۱۲۵). برادر عایشه عبدالرحمان ظاهراً به خاطر عایشه رهسپار شد اما سهم عمده‌ای نداشت. عبدالله بن عمر در جنگ شرکت نکرد. به گفته‌ی ابو مخنف (همان، ج ۶، ص ۲۲۵) و سیف بن عمر (طبری، ج ۱، ص ۳۱۰۱) وی خواهر خود حفصه را از پیوستن به عایشه، چنانکه از ابتدا چنین قصدی داشت، منع کرد. ابن عمر گرچه از نظر سیاسی با علی (ع) مخالف بود، اما از او در برابر اتهام به اینکه در قتل عثمان دست داشته است، سخت دفاع می‌کرد (ر.ک: برای نمونه بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۹۹).

[۷۳] طبری، ج ۱، ص ۳۱۰۵ تا ۳۱۰۶. به نقل از ابن عباس. به گفته‌ی صالح بن کیسان و ابو مخنف، باید گفت که عایشه، زبیر را برای امامت نماز برگزید، چه او سالخورده‌ترین آنان بود. (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۲۵)

[۷۴] عتبه و برادرش عبدالله بی تردید در آنجا حاضر بودند تا انتقام خون پدرشان را بگیرند. عبدالله در جنگ جمل کشته شد.

(مفید، جمل، ص ۳۹۳ تا ۳۹۴) برادر زاده‌ی آنان عبدالله بن ابی عثمان بن اخنس بن شریق نیز در میان کشته شدگان بود (در ارشاد مفید نیز نامش همین طور آمده است). از علی (ع) نقل است که درباره‌ی مرگش اظهار داشت که او را در حال فرار دید و سعی کرد نجاتش دهد، اما فرمانش در اینکه به او آزار نرسانند شنیده نشد. (همان؛ مفید، جمل، ص ۳۹۴).

[۷۵] طبری، ج ۱، ص ۳۱۰۳.

[۷۶] از بزرگترین پسر عثمان، عمرو، نام برده نمی‌شود. به نظر نمی‌رسد که وی در جنگ جمل شرکت کرده باشد، اما معروف است که سعید بن عثمان در جنگ حضور داشته است. (مفید، جمل، ص ۳۸۲).

[۷۷] در گزارش مشابهی از ابن سعد (طبقات، ج ۵، ص ۲۳ تا ۲۴) سعید بن عاص چنین توصیف شده است که در ملاء عام برای مردمی که گرد آمده بودند خطبه می‌خواند و سپس به مکه باز می‌گردد، همان جایی که در طی جنگهای جمل و صفین باقی مانده بود. عبدالرحمان بن عتاب بن اسید، پسر عموی عبدالله بن خالد در میان کسانی بود که رهسپار بصره شدند.

[۷۸] طبری، ج ۱، ص ۳۱۰۴.

[۷۹] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۵۷ تا ۲۵۸. گفته می‌شود که زبیر وقتی دید فرزندش به پشتیبانی طلحه با پیشنهادش در توزیع پولهای بیت المال در بصره به بصریان برای جلب حمایت آنها مخالفت کرد و عایشه از آنان طرفداری و او را سرزنش نمود، سخت برآشفت. سپس زبیر تهدید کرد که به معاویه خواهد پیوست. (مفید، جمل، ص ۲۸۷).

[۸۰] او از صحابه‌ای بود که در ابتدا یا در سال خبیر اسلام آورد و پرچم خزاعه را در فتح مکه حمل کرده بود. عمر او را به بصره فرستاد تا مردم را تعلیم دهد (ابن حجر، اصابه، ج ۵، ص ۲۶).

[۸۱] یاقوت، بلدان، ج ۲، ص ۲۹۴.

[۸۲] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۲۵. بنا به روایت ابو مخنف (به نقل از کلبی)، طلحه و زبیر از حفر ابو موسی به عثمان بن حنیف نوشتند که قصر والی را در اختیار آنان قرار دهد. ابن حنیف با احنف بن قیس و حکیم بن جبلة مشورت کرد، هر دو به او گفتند بصریان را فرا خواند تا سلاح بگیرند و پیش از آنکه شورشیان وارد شهر شوند، با آنان مقابله کنند. اما والی می‌خواست از جنگ خودداری ورزد و تصمیم گرفت ابوالاسود و عمران بن حصین را بفرستد تا از انگیزه‌ی آنان با خبر شود. اینکه بر طبق ادعای این روایت ابو حنیف در این هنگام نامه‌ای از علی (ع) دریافت کرد و نسبت به شورشیان به او هشدار داد، نا محتمل می‌نماید. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۱۱ تا ۳۱۳).

[۸۳] ظاهراً سه اتهام مزبور و سه جرمی که در اینجا از مخالفانش ذکر شده، استدلالهای رایج عایشه بوده است. به گفته‌ی واقدی، موسی بن طلحه روایت می‌کند که او درست قبل از جنگ جمل، عایشه را دیده است که با «فصیح‌ترین زبان» همین گونه استدلالها را بر زبان می‌آورد، هنگامی که مردم از او می‌خواهند درباره‌ی عثمان سخن بگویند (مفید، جمل، ص ۳۰۹ تا ۳۱۰؛ بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۴۰ تا ۳۰۹).

[۸۴] عمار نواده‌ی عامر بن مالک از بنو عامر اکبر بن یام بن عنس و مولای بنو ابی ربیع‌ی مخزومی بود.

[۸۵] جاحظ، بیان، ج ۲، ص ۲۹۵ تا ۲۹۶. مُدَمَّم به معنای نکوهیده نوعی جناس برای محمد، به معنای ستوده بود شعبی تعبیر ملایم‌تری را از گزارش ابوالاسود نقل می‌کند؛ به گونه‌ای که لحن نفرین عایشه را کاهش می‌دهد. بنا به گفته‌ی او عایشه از ابوالاسود خواست که به عثمان بن حنیف، که او را طلیق (آزاده شده‌ی) ابن ابی عامر می‌خواند، بگوید که شنیده است می‌خواهد با او بجنگد. (مفید، جمل، ص ۲۷۳ تا ۲۷۴) معلوم نیست چرا عثمان بن حنیف، طلیق ابن ابی عامر خوانده شده است.

[۸۶] ر.ک: طبری، ج ۱، ص ۳۲۰، در این اثر نقل شده است که علقمه به مالک اشتر گفت: «تو با کشتن عثمان مخالف بودی، پس چه چیز باعث شد که به بصره روی (و به پشتیبانی از علی بجنگی)؟» ابن شبه هم چنین سخنی گفته است، تاریخ المدینه، ص ۱۳۱۳

و نعمان، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۹۷.

[۸۷] عمران عایشه را در بصره دید و بر او خرده گرفت که چرا برخلاف آیه‌ی قرآن (۳۳: ۳۳) خانه‌اش را ترک کرده است. عایشه عذر آورد و گفت آنچه نمی‌بایست روی دهد روی داد و از او خواست که یا به او کمک کند و یا زبانش را نگاه دارد. عمران گفت که از پشتیبانی او یا علی (ع) خودداری خواهد ورزید. عایشه گفت از این کار او خشنود است. (مفید، جمل، ص ۳۱۰ تا ۳۱۱) عمران احتمالاً بعدها در زمان فرمانروایی عبدالله بن عامر یا زیاد بن ابیه با عنوان قاضی بصره منصوب شد. (ابن حجر، اصابه، ج ۵، ص ۲۶ تا ۲۷).

[۸۸] به گفته‌ی ابوالیقظان، دو لشکر فقط با یکدیگر مواجه شدند. (خلیفه، تاریخ، ص ۱۸۳).

[۸۹] داستان سیف دربارهی فرستادن کعب بن سور به مدینه در این زمان به منظور تحقیق در اینکه آیا طلحه و زبیر وادار شده‌اند با علی (ع) بیعت نکنند یا خیر، و بازگشت او با تأیید گفته‌ی آنان (طبری، ج ۱، ص ۳۱۲۴ تا ۳۱۲۵) ساختگی است و برای سرپوش نهادن نقض عهد خائنه طلحه و زبیر طراحی شده است؛ همانطور که کایتانی (تاریخ اسلام، ج ۹، ص ۸۵) می‌گوید وقت زیادی برای چنین مأموریتی وجود نداشته است.

[۹۰] خلیفه، تاریخ، ص ۱۸۳؛ ابن ابی شیبه، مصنف، ج ۸، ص ۷۱۹.

[۹۱] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۲۲ تا ۲۲۸. بنا به روایت ابو مخنف، نماز صبح بوده است. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۲۰)

[۹۲] ابن حجر، اصابه، ج ۶، ص ۴۲؛ لکر، بنی سلیم: سهمی در مطالعات صدر اسلام، فهرست کتاب. مُجاشع از اصحاب پیامبر (ص) بود و در فتوحات صدر اسلام در عراق و ایران نقش عمده‌ای ایفا کرد. اما گزارش ابن حجر مبنی بر اینکه در حمله به کابل شرکت کرد و مرواریدی از چشم بتی بیرون آورد ساختگی است. در زمان فرمانروایی عمر مدت کوتاهی جانشین والی بصره بود. در گزارشهای جعفر المحمدی و سیف بن عمر، او رهبر نیروهای داوطلب بصری دانسته می‌شود که تا ریزه رفتند تا آرامش را به منطقه‌ای که عثمان در آن محاصره شده بود باز گردانند. (طبری، ج ۱، ص ۳۰۰۹ و ۲۹۸۶).

[۹۳] طبری، ج ۱، ص ۳۱۲۶.

[۹۴] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۲۸. بنا بر روایت ابوالملیح (طبری، ج ۱، ص ۳۱۳۴ تا ۳۱۳۵) عایشه به عبدالله بن زبیر فرمان داد که نماز را امامت کند. زبیر بن بکار در انساب قریش خود روایت کرده است که عبدالله بن زبیر به فرمان طلحه و زبیر امامت نماز را بر عهده گرفت. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۱۴).

[۹۵] منابع از ۴۰ یا ۴۰۰ سیابجی سخن می‌گویند. بی تردید ۴۰۰ نفر مبالغه است.

[۹۶] نویسنده‌ی کتاب سیابجه نوشته که شکل درست آن (جمل ۲۸۱) سبابجه است.

[۹۷] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۲۸؛ بلاذری، فتوح، ص ۳۷۶.

[۹۸] بنا به روایت اصلی بلاذری، (انساب، ج ۲، ص ۲۲۸)، این واقعه صبح روی داد. بنا به روایت جارود بن ابی سبره که در اینجا نقل شده، احتمالاً شب قبلش روی داده بود. با این حال بعید می‌نماید که جنگ متعاقب آن در شب اتفاق افتاده باشد.

[۹۹] بنا بر گزارشهای کلی بلاذری (همان) این جنگ در زابوقه روی داد و طلحه و زبیر در آن شرکت کردند. مردان حکیم حدود سیصد نفر بودند که هفتاد نفرشان از عبدالقیس بودند. خلیفه می‌گوید هفتصد نفر بودند. (تاریخ، ص ۱۸۳) به گفته‌ی ابن ابی سبره اکثریت را عبدالقیس تشکیل می‌دادند. ابو مخنف نقل کرده است که شورشیان عایشه را سوار بر شتری آوردند و آن روز را روز «جمل اصغر» خواندند در برابر روزی که با علی (ع) جنگید و آن را روز «جمل اکبر» خواندند. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۲۲).

- [۱۰۰] طبری، ج ۱، ص ۳۱۳۵ تا ۳۱۳۶؛ خلیفه تاریخ، ص ۱۸۳. روایت اصلی بلاذری (انساب، ج ۲، ص ۲۲۸ تا ۲۲۹) اشرف را برادر حکیم می‌داند و از سه نفر از برادرانش سخن می‌گوید که کشته شدند.
- [۱۰۱] ابن حجر، اصابه، ج ۶، ص ۴۲.
- [۱۰۲] طبری، ج ۱، ص ۳۱۳۶؛ مفید، جمل، ص ۲۸۸. راوی آن، ابو عمره، مولای زبیر است. این طرح از نظر عملیات جنگی مناسب‌ترین طرح بود. ظاهراً بصریان دوست نمی‌داشتند از جمله‌ی مهاجمان باشند.
- [۱۰۳] احتمالاً روایت صالح بن کیسان مبنی بر اینکه طلحه و زبیر عثمان را پس از دریافت نامه‌ای تهدیدآمیز از سهل بن حنیف آزاد کردند، موثق نیست. (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۳۳۰) به نظر می‌رسد که عثمان بلافاصله پس از دستگیری آزاد شد.
- [۱۰۴] طبری، ج ۱، ص ۳۱۳۵؛ مفید، جمل، ص ۲۸۷. سیف بن عمر طرفداران عایشه را چنین وصف می‌کند که پس از آنکه اداره‌ی شهر بصره را به دست گرفتند، در اطراف شهر به جستجوی شورشگران مدینه پرداختند و همگی آنان بجز خرقوص بن زهیر را که سعد تمیم پنهانش کرده بود کشتند. (طبری، ج ۱، ص ۳۱۳۱) منابع دیگر این اخبار را تأیید نمی‌کنند و بی‌تردید ساختگی است. عایشه، طلحه و زبیر در این هنگام در جستجوی جلب حمایت بصریان بر ضد علی (ع) بودند. کشتن مهاجمان مدینه دشمنی قبایل آنان را که به حمایتشان نیاز داشتند، بر می‌انگیخت. طلب خون عثمان برای آنان چیزی جز بهانه‌ای برای توجیه جنگ در برابر علی (ع) نبوده است. مجازات و کشتن همه کسانی که با شورش علیه عثمان ارتباط داشتند سیاست بعدی امویان تا زمان حجاج بود.
- [۱۰۵] طبری، ج ۱، ص ۳۱۳۸. زید بن صوحان وابسته به هیئت عبدالقیس بود که تسلیم پیامبر (ص) شده بودند. (ابن حجر، اصابه، ج ۳، ص ۳۶) عایشه احتمالاً بر این اساس به آنان نوشت.
- [۱۰۶] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۲۲. استدلال کایتانی دایر بر اینکه این روایت یک طرفه است بی‌اساس می‌باشد. (تاریخ اسلام، ج ۹، ص ۳۲) عباسیان و علی (ع) بی‌تردید در این زمان با یکدیگر همکاری نزدیکی داشتند. با این حال روایت شده است که ام‌الفضل پیش از عباس طی دوران حاکمیت عثمان در گذشته بود. (ابن حجر، اصابه، ج ۸، ص ۲۶۶ تا ۲۶۷).
- [۱۰۷] ابن حجر، اصابه، ج ۱، ص ۳۲۸.
- [۱۰۸] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۳.
- [۱۰۹] ابن حجر، اصابه، ج ۷، ص ۱۵۵ تا ۱۵۶.
- [۱۱۰] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۹.
- [۱۱۱] ابن حجر، اصابه، ج ۴، ص ۲۸۰ تا ۲۸۱.
- [۱۱۲] طبری، ج ۱، ص ۳۱۰۱. وقتی علی (ع) برای دومین جنگ خود با معاویه در آغاز سال ۳۸ آماده می‌شد، عمر بن ابی سلمه را از بحرین فرا خواند تا در جنگ شرکت کند. سپس نعمان بن عجلان وزرقی را به جای او منصوب کرد. ر.ک: نامه‌ی علی (ع) به نقل بلاذری. (انساب، ج ۲، ص ۱۵۸ تا ۱۵۹) نعمان بن عجلان در جنگ صفین حضور داشت. بدین سان مقصود علی (ع) در این نامه باید دومین جنگ علیه شامیان بوده باشد.
- [۱۱۳] طبری، ج ۱، ص ۳۱۳۹.
- [۱۱۴] نیز ر.ک: روایت ابو مخنف بن نقل از ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹ تا ۱۰. بنا بر گزارش مختصر بلاذری (انساب، ج ۲، ص ۲۳۴)، که آن هم مبتنی بر روایت ابو مخنف است، هاشم بن عتبّه خود به ریزه باز گشت. روایت ابن اسحاق، به استناد عمویش عبدالرحمان بن یسار، که بنا بر آن علی (ع) ابتدا محمد بن جعفر بن ابی طالب و محمد بن ابی بکر را به کوفه فرستاد، ناموثق است. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۸ تا ۹).
- [۱۱۵] مثنی بن مخرمه عبدی. (ابن کلبی، نسب، نمایه) نویسنده مثنی بن مخرمه نوشته که اشتباه است. (مترجم).

- [۱۱۶] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۳ تا ۲۳۴.
- [۱۱۷] طبری، ج ۱، ص ۳۱۴۳، به روایت محمد بن حنفیه.
- [۱۱۸] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۶؛ ابن شبه، تاریخ المدینه، ص ۱۲۵۶ تا ۱۲۵۸. راوی آن، طارق بن شهاب بجلی احمسی کوفی (ابن حجر، تهذیب، ج ۳، ص ۳ تا ۴) در ربنده به علی (ع) که از عراق می‌آمد، پیوست. (ابن ابی شیبه، مصنف، ج ۸، ص ۱۳۸) التماس کردن حسن (ع) از علی (ع) را، ابن عباس نیز روایت کرده است. (ابن عساکر، علی، ج ۳، ص ۱۳۸).
- [۱۱۹] طبری، ج ۱، ص ۳۱۴۰. روایت مزبور، که ابو مخنف نقل کرده، به شعبی باز می‌گردد که این دیدار را در ربنده می‌داند. ابو مخنف در گزارش کلی خود این دیدار را در «فید» می‌داند که احتمالاً درست است. (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۴).
- [۱۲۰] موضوع ابو موسی آشکارا مخالفت شدید با جنگ در میان مسلمانان بود. این موضع با مواضع ابن عمر و بی طرفان دیگر در مکه نزدیک بود. ابو موسی از عایشه و طرفدارانش پشتیبانی نمی‌کرد. روایتهای عبدالرحمان بن ابی لیلای عثمانی کوفی و ابن اسحاق معرفی درستی از نظر ابو موسی به عمل نمی‌آورد که گفته است پیمان بیعت با عثمان هنوز بر گردن او و علی (ع) است و او (در رکاب علی - ع) نخواهد جنگید تا وقتی قاتلان عثمان هر جا هستند کشته شوند. (طبری، ج ۱، ص ۳۱۳۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۹) ابو موسی، گرچه از روی بی میلی، با علی (ع) بیعت کرده بود، آن را فقط به این بهانه که پیامبر (ص) مردم را از فتنه بر حذر داشته بود، نقض کرد.
- [۱۲۱] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۴. بنا به روایت ابو مخنف، گزارشهای متناقضی رسیده است درباره‌ی این که آیا ابن عباس و ابن ابی بکر وقتی فرستادگان جدید وارد شدند باقی ماندند یا آنجا را ترک کردند. بنا به روایت ابو مخنف به نقل ابن ابی الحدید (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۰ تا ۱۱)، علی (ع) و حسن، عمار، زید بن صوحان و قیس بن سعد بن عباده را از ذوقار فرستاد. ذکر نام قیس بن سعد در اینجا، چنانکه بلاذری هم اشاره کرده، اشتباه است. (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۵).
- [۱۲۲] طبری، ج ۱، ص ۳۱۵۳. در اسناد آن، نعیم، نعیم بن حکیم مدائنی (ف. ۱۴۸) آمده است. (ابن حجر، تهذیب، ج ۱۰، ص ۴۵۷) در فهرستهای طبری به اشتباه نعیم بن حماد معرفی شده است.
- [۱۲۳] رقم مزبور را که شیعه کوفی سَلْمَةُ بن کَهیل. (ف. ۱۲۱ یا ۱۲۲) داده است، عبارتی از محمد بن حنفیه تأیید می‌کند (خلیفه، تاریخ، ص ۱۸۴)، که در بهترین موقعیت برای تشخیص دقیق این رقم بوده است. او می‌گوید طرفداران علی (ع) مدینه را ترک کردند با ۷۰۰ مرد که بعداً ۷۰۰ نفر از کوفه و ۲۰۰۰ نفر دیگر که بیشترشان از قبیله بکر بن وائل بودند به آنان پیوستند. ابو مخنف و منابع دیگر از ۱۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ کوفی سخن می‌گویند. (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۴؛ طبری، ج ۱، ص ۳۱۷۴).
- [۱۲۴] با این حال، مخالفتهایی در پشتیبانی از قیامی به رهبری یک زن وجود داشت. ابوبکره ثقفی، برادر تنی زیاد بن ابیه، آماده شد به طلحه و زبیر پیوندد، اما وقتی فهمید که عایشه فرمانده است، کنار نشست و بی طرف ماند. سپس اظهار داشت که از پیامبر (ص) شنیده است که فرمود: مردمی که امورشان به دست زنی باشد خوشبخت نمی‌شوند. (مفید، جمل، ص ۲۹۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۲۷ به نقل از شعبی؛ ابوت، عایشه، ص ۱۷۵).
- [۱۲۵] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۸.
- [۱۲۶] حُجیر بن ربیع عدوی از عمران حدیث نقل کرده است. (ابن حجر، تهذیب، ج ۲، ص ۲۱۵ تا ۲۱۶).
- [۱۲۷] مقصود بنو عدی بن عبد منات از متحدان قبیله‌ای رباب است. و لهاوزن به اشتباه آنان را وابسته به ازد معرفی می‌کند. (خلاصه‌ها و پیش نویسه‌ها، ج ۶، ص ۱۳۹) کایتانی گمان کرده که مقصود بنی عدی اهل قریش است و می‌گوید که آنان طبعاً به عایشه وفادار بودند؛ زیرا به یاد داشتند که عمر قربانی هواداران علی (ع) شد؛ همان کسانی که اکنون قدرت را به دست دارند. (تاریخ اسلام، ج ۹، ص ۱۰۸) در حقیقت بنی عدی اهل قریش نتوانستند از عایشه پشتیبانی کنند و بی طرف ماندند، گرچه در میان

مدافعان دارالاماره‌ی عثمان سهمی بسزا داشتند.

[۱۲۸] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۸؛ طبری، ص ۳۱۷۷.

[۱۲۹] طبری، ج ۱، ص ۳۱۷۰ تا ۳۱۷۱؛ بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۲.

[۱۳۰] نیز با همین روایت در مفید، جمل، ص ۲۹۵. گزارشهای دیگر خبر می‌دهند که احنف پیشنهاد کرد به تنهایی به علی (ع) پیوندد.

[۱۳۱] طبری، ج ۱، ص ۳۱۷۴؛ بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۷. در روایت شیخ مفید (جمل، ص ۲۹۵)، سخن از رقابت برای رهبری تمیم بین احنف و هلال بن وکیع حظلی که بر پشتیانی از شورشیان مکه اصرار داشت به میان می‌آید. هلال در جنگ جمل کشته شد.

[۱۳۲] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۲۰، به نقل از ابو مخنف.

[۱۳۳] طبری، ج ۱، ص ۳۱۷۴؛ بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۳۷.

[۱۳۴] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۶۴ و ۲۲۹. نقل شده که عبدالله بن زبیر به پدرش گفت، عایشه می‌خواسته کارهای سنگین را به تو واگذر کند و کارهای سبک مردم را به پسر عمه‌اش (طلحه) (همان، ص ۲۶۵ تا ۲۶۶). به این قول باید با احتیاط نگریست؛ چون ابن زبیر یکی از طرفداران نامتقد خاله‌اش تصویر شده است.

[۱۳۵] طبری، ج ۱، ص ۳۱۷۴ تا ۵؛ ابن ابی شیبه، مصنف، ج ۸، ص ۷۰۹ تا ۷۱۰.

[۱۳۶] جاحظ، بیان، ج ۳، ص ۲۲۱ تا ۲۲۲.

[۱۳۷] طبری، ج ۱، ص ۳۱۷۵ تا ۳۱۷۶؛ بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۵۴ تا ۲۵۵؛ ابن ابی شیبه، مصنف، ج ۸، ص ۷۱۹.

[۱۳۸] حکایت سیف درباره‌ی گفتگوهای موفقیت‌آمیز و توافق بر سر مجازات قاتلان، که در آن هنگام سبأئیه و نُفَّار با آن مخالفت می‌کردند؛ زیرا از جانشان بیمناک بودند و از همین روی به جنگ دامن زدند (طبری، ج ۱، ص ۳۱۵۵ و ۳۱۵۸ و ۳۱۶۲ و ۳۱۶۳ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۳)، ساختگی صرف است و هیچ یک از منابع دیگر آن را تأیید نمی‌کنند.

[۱۳۹] بیشتر منابع پنج شنبه را روز جنگ ذکر کرده‌اند. با این حال، بنابر روایتی از قتاده، دو سپاه در پنج شنبه با هم رویاروی شدند و جنگ در روز جمعه رخ داد. (خلیفه، تاریخ، ۱۸۴ و ۱۸۵).

[۱۴۰] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۴۰.

[۱۴۱] کُلیب جرمی اهل بصره، که سپاه علی (ع) را در ذوقار می‌بیند، کوفیان را چنین وصف می‌کند که تبسم کنان به سوی او می‌آیند و با اظهار شگفتی می‌گویند: «آیا واقعاً فکر می‌کنید برادران بصری ما با ما خواهند جنگید؟». (ابن ابی شیبه، مصنف، ج ۸، ص ۷۰۵).

[۱۴۲] طبری، ج ۱، ص ۳۱۹۳.

[۱۴۳] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۴۱.

[۱۴۴] اغانی، ج ۱۶، ص ۱۳۱.

[۱۴۵] مادر زبیر صفیه، دختر عبدالمطلب بود.

[۱۴۶] ر.ک: به گزارشهای مروان بن حکم و محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی، اهل مدینه، به نقل از شیخ مفید، جمل، ص ۳۸۷ تا ۳۹۰. احادیث شیعه این روایتها را دلیلی می‌دانند بر اینکه علی (ع) زبیر را نبخشید.

[۱۴۷] طبری، ج ۱، ص ۳۱۸۷ و ۳۱۸۸؛ بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۵۶ و ۲۵۷. عمار در نسخه‌ی ابن سعد نیامده است. (طبقات، ج ۱: ۳، ص ۷۷ تا ۸۸).

[۱۴۸] طبری، ج ۱، ص ۳۲۹۰؛ بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۵۹.

[۱۴۹] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۴۵.

[۱۵۰] همان، ص ۲۴۶؛ مفید، جمل، ص ۳۸۳ تا ۳۸۹. مروان به نوهی علی (ع)، امام زین العابدین (ع) گفت که طلحه را با دو تیر زده است.

[۱۵۱] خلیفه، تاریخ، ص ۱۸۵؛ بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۴۶.

[۱۵۲] طبری، ج ۱، ص ۳۲۲۷ و ۳۲۲۸. یکی دانستن یعسوب عرب با محمد بن طلحه از جانب طبری، چنانکه لوی دلاویدا نیز می‌گوید (در تاریخ اسلام، ج ۹، ص ۱۴۹)، اشتباه است.

[۱۵۳] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۴۳.

[۱۵۴] طبری، ج ۱، ص ۳۱۹۹ تا ۳۱۲۰.

[۱۵۵] نعمان، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۹۷. اشتر گفت دوست می‌داشته است ابن زبیر را بکشد؛ زیرا همو را مسؤول کشاندن خاله‌اش عایشه به این جنگ می‌دانست. نیز می‌گوید کسی را که بر زمین زد و با او در آویخت، عبدالرحمان بن عتاب بود.

[۱۵۶] روایت عبدالله بن زبیر که شیخ مفید نقل کرده نیز همین است، جمل، ص ۳۶۲. در راه، اسود هرگاه یکی از یاران علی (ع) را می‌دید، او [ابن زبیر] را از اسب به زمین می‌گذاشت. از کنار مردی گذشت که ناگهان ابن زبیر را شناخت. پس آن مرد به او حمله کرد اما نتوانست کاری از پیش برد. مرد دیگری اسبش را مجروح ساخت. اسود، ابن زبیر را بسلامت به خانه‌ی مردی از بنی غبراً برد که دو زن داشت، یکی از تمیم و دیگری از قبیله‌ی بکر. آنان زخم او را شستند و بر آن کافور زدند تا اینکه خون کم شد و زخم بزودی بهبود یافت. عبدالرحمان بن حارث بن هشام مخزومی روایت کرده است که او، اسود بن ابی البختری و عبدالله بن زبیر در بصره عهد کرده بودند که یا علی (ع) را در جنگ بکشند و یا خود تن به مرگ دهند. طی جنگ در حالی که بخت خویش را می‌آزمودند، دیدند ابتدا جناح راست دشمن و سپس جناح چپ آن مخالفان را شکست می‌دهند. آنگاه عبدالرحمان دید که علی (ع) دو مرد از ضبه یکی را پس از دیگر کشت. سرانجام همگی در هم کوبیده شدند و شکست خوردند. عبدالرحمان پس از جنگ از بیم سلاح داران علی (ع) بیرون رفت. (مفید، جمل، ص ۳۷۵) عبدالله بن زبیر که به تنهایی گریخته بود، به طور اتفاق او را دید (همان، ص ۳۶۳)، و گویا با یکدیگر به حجاز باز گشتند. بنابر روایتی از واقدی، عبدالرحمان بن حارث پس از جنگ با علی (ع) بیعت کرد و سپس از آنجا رفت. (همان، ص ۴۱۳ و ۴۱۴).

[۱۵۷] طبری، ج ۱، ص ۳۱۹۸.

[۱۵۸] همان، ص ۳۲۰۴.

[۱۵۹] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۴۸.

[۱۶۰] حمیراً «سرخ فام کوچک» نام دوستانه‌ای بود که محمد (ص) عایشه را بدان صدا می‌زد. دشمنانش بعداً او را با این نام می‌خواندند. «ارم» را به یکی از قبیله‌های افسانه‌ای عرب پیش از اسلام می‌گفتند که از بین رفته بود. شعر و افسانه‌ی پیش از اسلام، چهره‌ی مذکر «احمر» یا «أحمیر» نگون بخت عاد (یا ثمود) را نشان می‌داد که برای مردم خود ویرانی و تیره بختی آورد. «حمیرای ارم» به معنای همتای مؤنث آن بود.

[۱۶۱] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۵۰.

[۱۶۲] طبری، ج ۱، ص ۳۱۸۶؛ بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۵۰.

[۱۶۳] شوهر صفیه عبدالله بن خلف خزاعی، کاتب عمر در دیوان بصره بود. او در جنگ جمل با عایشه بود و کشته شد. (ابن حجر، اصابه، ج ۸، ص ۶: ۵، و ج ۴، ص ۶۲).

[۱۶۴] ابن ابی شیبه، مصنف، ج ۸، ص ۷۰۵؛ طبری، ج ۱، ص ۳۲۲۷ و ۳۲۲۸.

[۱۶۵] بر طبق متن اصلی ابن عباس برای ورود به خانه‌ی عایشه از او اجازه نمی‌گیرد، بلکه وارد آن می‌شود و نیاز به اجازه گرفتن نمی‌بیند؛ زیرا چنانکه عبارتهای بعدی می‌گوید خانه‌ی او را جایی می‌داند که پیامبر اکرم (ص) برایش تعیین کرده بود.

[۱۶۶] نعمان، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۹۲ - ۳۹۰؛ مجلسی، بحارالانوار، (تهران - تبریز، ۱۸۹۸-۱۸۸۸: ۱۳۰۳-۱۵)، ج ۸، ص ۴۵۱ - ۴۵۰.

[۱۶۷] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۴۹.

[۱۶۸] معاذبن عبیدالله تمیمی از طرف شورشیان مکه در جنگ شرکت کرد. احتمالاً پیش از پایان جنگ به سمت علی (ع) رفته است؛ روایت‌هایش درباره‌ی جنگ حکایت از ستایش علی (ع) دارد. (مفید، جمل، ص ۳۶۴ و ۳۷۳ و ۳۷۴).

[۱۶۹] مفید، ص ۳۷۸ تا ۳۸۰، به نقل از واقدی.

[۱۷۰] ابن شبه، تاریخ المدینه، ص ۱۰۶۹ - ۱۰۶۸، حفصه روایت عایشه را تأیید کرده است. (همان، ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰).

[۱۷۱] طبری، ج ۱، ص ۳۲۰۱. در روایت ابو مخنف درباره‌ی این قضیه، به جای «بهترین مادر» [یا خیر أم] «نا فرمان‌ترین مادر»، [یا أعق أم] آمده است. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۴).

[۱۷۲] در مورد فهرست زیر به طور کلی به فهرست مردگان سال ۳۶ هجری در تاریخ اسلام کایتانی، ج ۹ و تاریخ خلیفه، ص ۱۷۷ و ۱۷۸ مراجعه کنید. در این آثار برخی از نامها و خاندانها باید اصلاح شود.

[۱۷۳] عبدالرحمان وقتی پدرش سیزده ساله بود، به دنیا آمد. (ابن منظور، مختصر، ج ۱۲، ص ۲۸۵) بدین سان وقتی کشته شده نوزده ساله بود.

[۱۷۴] علی (ع) چون جسد مسلم بن قزظه را در میدان جنگ میان کشته شدگان یافت، به طعنه گفت: «بَر و نیکی وی را بدین جا کشاند. او از من خواست درباره‌ی ادعایی که بر ضد عثمان در مکه داشت با وی سخن گویم. من با عثمان پیوسته در این باره سخن گفتم تا اینکه آن را به او داد و به من گفت اگر به خاطر تو نبود به او نمی‌دادم. و اکنون مسلم در دفاع از عثمان جان باخت.» (مفید، جمل، ص ۳۹۳).

[۱۷۵] طبری، ج ۱، ص ۳۲۰۲.

[۱۷۶] در بین دشمنان کشته شده در جنگ، علی (ع) نیز معبد، فرزند مقداد بن اسود (عمرو)، هم پیمان زهره را یافت. مقداد، یکی از نخستین اسلام آوردندگان، حتی در زمان انتخاب عثمان از طرفداران سرسخت علی (ع) بود و مادر معبد نیز هاشمی بود. علی (ع) معبد را سخت محکوم کرد؛ چون پیوندهای خویشاوندی خود را بریده بود، اما پدرش را ستود. (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۶۴ و ۲۶۵؛ مفید، جمل، ص ۳۹۲ و ۳۹۳).

[۱۷۷] فقط خلیفه از او نام برده است. (تاریخ، ص ۱۸۶) در جاهای دیگر ذکری از او به میان نیامده است.

[۱۷۸] زبیری، نسب، ص ۳۶۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۲۵. علی (ع) در کنار جسدش گفت: «این بیچاره را طرفداری از عثمان از خانه بیرونش نیاورد. به خدا سوگند نظر عثمان درباره‌ی او و پدرش مساعد نبود.» (مفید، جمل، ص ۳۹۳).

[۱۷۹] فقط خلیفه از او نام برده است. (تاریخ، ص ۱۶۸) در جاهای دیگر ذکری از او به میان نیامده است.

[۱۸۰] بنا به روایتی از سعید بن ابی هند، علی کوشید ابو سفیان بن حویطب را که در جنگ وحشت زده شده بود، با دعوت به سوی خود، نجات دهد. ابوسفیان می‌خواست به طرف علی رود، اما یکی از مهاجمان بصری در جبهه‌ی ضد علی (ع) او را به دام انداخت. یکی از کوفیان همدان بر او حمله آورد و او را قطعه قطعه کرد؛ زیرا صدای علی (ع) را که گفت او را رها کن نشنید. (مفید، جمل، ص ۳۶۱) بنابر برخی روایات، حویطب پدر ابوسفیان در میان کسانی بود که در دفن عثمان حضور داشتند. (زبیری،

نسب، ص ۴۲۶؛ رک: فصل ۳، شماره ۲۹۱) برادر زاده‌اش مساحق بن عبدالله بن مخرمه بن عبدالعزی در میان باقیمانده‌گان جنگ بود؛ او از علی (ع) طلب عفو کرد و علی (ع) او را بخشید. (مفید، جمل، ص ۴۱۶ و ۴۱۳).

[۱۸۱] زبیری، نسب، ص ۴۳۴.

[۱۸۲] همان، ص ۴۳۹.

[۱۸۳] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۶۴؛ خلیفه، تاریخ، ص ۱۸۶؛ طبری، ج ۱، ص ۳۲۳۲.

[۱۸۴] سبحان، برادر زید بن صوحان نیز در این جنگ کشته شد. برادر سوم، صعصعه بن صوحان، در میان پیروان علی (ع) شخصیتی برجسته و از راویان عینی شعبی در حوادث طی دوران حاکمیت علی (ع) بود (سزگین، ابو مخنف، ص ۱۳۷؛ نجاشی، رجال، به اهتمام موسی شبیری زنجانی). (قم ۱۹۸۷ [۱۴۰۷]، ص ۲۰۳) روایت است که عایشه وقتی از مرگ زید پس از جنگ با خبر شد گفت «خداوند او را بیامزد». (ابن منظور، مختصر، ج ۹، ص ۱۴۶).

[۱۸۵] طبری، ج ۱، ص ۳۱۹۸ و ۳۱۹۹.

[۱۸۶] ابن درید، الاشتقاق، به اهتمام عبدالسلام محمد هارون (بغداد، ۱۳۹۹ و ۱۹۷۹)، ص ۴۱۳.

[۱۸۷] ظاهراً لوی دلاویدا این عبارت را بد منتقل کرده است؛ او می‌گوید که این گفته حاوی همان دیدگاههایی است که در روایتهای مربوط به مجازات عبدالله بن سبا و غلاتش به دست علی (ع)، آمده است. (تاریخ اسلام، کایتانی، ج ۹، ص ۱۴۲) در اینجا، موضوع، نسبت دادن عقیده انحرافی به علی (ع) است، نه تبلیغ عقیده‌ای افراطی به نام او.

[۱۸۸] نویسنده نمی‌گوید که این اشتباه چه بود. مأخذی هم در اثبات آن نمی‌دهد. اظهار او در این باب اساسی ندارد. امامان شیعه دارای ملکه‌ی عصمت و مبرا از گناهند. (مترجم).

[۱۸۹] ابن ابی شیبه، مصنف، ج ۸، ص ۷۱۱.

[۱۹۰] طبری، ج ۱، ص ۳۱۸۹ و ۳۱۹۰.

[۱۹۱] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

[۱۹۲] این تعبیر لوی دلاویدا است که روایات مزبور را بدون شرحی اضافی ترجمه کرده است. (خلافت علی (ع)، به روایت کتاب انساب الاشراف بلاذری، در مجله‌ی مطالعات شرق‌شناسی، ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵، از ص ۴۲۷ تا ۵۰۷، ص ۴۴۴؛ کایتانی، تاریخ اسلام، ج ۹، ص ۱۵۵) مصحح شیعی کتاب بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۴۶، در زیر نویس مربوط به کلمه‌ی «الوصیاء»، واژه‌ی [کذا] را آورده است. [۱۹۳] ابن حجر، تهذیب، ج ۸، ص ۸۷.

[۱۹۴] عبارت: نبتغی علیاً (در طلب علی (ع) هستیم) خود ابهام دارد. ظاهراً در اینجا بدین معناست که ما در جستجوی علی (ع) هستیم تا انتقام خون عثمان را از او بگیریم. این عبارت را باید باشکوه‌ی عمرو بن یثربی سنجید، آنجا که می‌گوید: «آنان را می‌زنم، اما افسوس که ابوالحسن را نمی‌بینم». (طبری، ج ۱، ص ۳۱۹۹).

[۱۹۵] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۱. روایات متعددی را در همین خصوص ابن ابی شیبه نقل کرده است. مصنف، ج ۸، ص ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۳ و ۷۱۸ و ۷۲۱.

[۱۹۶] مفید، جمل، ص ۳۸۲. بلاذری می‌گوید ابان بن عثمان نخستین کسی بود که در جنگ جمل پا به فرار نهاد. (انساب، ج ۵، ص ۱۲۰).

[۱۹۷] ابن ابی شیبه، مصنف، ج ۸، ص ۷۱۶. فاصله‌ای در متن روایت به وجود آمده است: ابن منظور، مختصر، ج ۲۵، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

[۱۹۸] با این حال، زبیری از عمران بن طلحه با عنوان فردی یاد می‌کند که پس از جنگ جمل با علی (ع) دیدار کرد و از وی خواست املاک پدرش در «نشتاستج» را به او باز گرداند. علی (ع) با وی به نیکی رفتار نمود، از خداوند برای پدرش آموزش طلبید

و فرمان داد همه‌ی املاک با محصولات را که از آن به دست آمده است به او باز گردانند. (نسب، ص ۲۸۱ و ۲۸۲) عمران برخلاف موسی، برادر تنی محمد بن طلحه و شاید بزرگترین فرزند برجای مانده‌اش بود. به نظر نمی‌رسد که در جنگ شرکت کرده باشد.

[۱۹۹] یوسف: آیه‌ی ۵۲۹: ۹۲. مفید، جمل، ص ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۶ و ۴۱۷؛ نعمان، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۹۲ تا ۳۹۴.

[۲۰۰] ر.ک: بویژه روایت نافع (ابن سعد، طبقات، ج ۵، ص ۲۶) که به اشتباه می‌گوید مروان رهسپار مدینه شد و تا زمان جلوس معاویه در آنجا باقی ماند. این روایت اشتباهات دیگری هم دارد و در کل قابل اعتماد نمی‌نماید. بنا به روایتی از امام جعفر صادق (ع) پیشوای شیعیان، مروان خود به پدر بزرگش علی بن حسین (ع) گفت که او به خواست خود با علی (ع) که اجازه داد هر جا می‌خواهد برود، بیعت کرد. (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۶۳).

[۲۰۱] همان، ص ۲۶۳.

[۲۰۲] ر.ک: پیوست ۶ درباره‌ی موسی بن طلحه و امویان.

[۲۰۳] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۶۳ و ۲۶۴، به نقل از ابو مخنف. بنابر روایت خود عبدالله بن زبیر، وی صاحب خانه‌ای را که ابتدا در آن اقامت کرده بود نزد عایشه فرستاد تا او را از حال خود با خبر سازد و به وی گفت مراقب باش محمد بن ابی بکر را نبیند. آن مرد کار خود را به عایشه گفت، اما عایشه او را نزد برادرش محمد بن ابی بکر فرستاد و او را فراخواند. عایشه از برادرش خواست که خواهرزاده‌ی آنان، ابن زبیر را نزد او بیاورد. ابن زبیر چون محمد را دید مبهوت شد و زبان به ناسزا گفتن گشود. اما محمد آرامش ساخت و گفت شتاب مکن عایشه مرا فرستاده است. در خانه‌ی عایشه بود که [عبدالله بن زبیر] شنید عثمان آشکارا مورد سب و لعن قرار می‌گیرد؛ پس تصمیم گرفت در شهری که عثمان لعن می‌شود باقی نماند. مرکبی از دوست خود گرفت (احتمالاً همان مردی که نزدش مانده بود) و رهسپار بصره شد، در حالی که از چشم نگهبانان دور ماند. مردی در راه او را دید؛ هر دو سعی کردند خود را از یکدیگر پنهان دارند. او دوستش عبدالرحمان بن حارث بن هشام بود. سپس مردی را سوار بر اسبی دید اما ناگهان فهمید که آن، اسب پدرش زبیر است. خواست آن مرد را بکشد، اما عبدالرحمان به او گفت شتاب مکن؛ زیرا او نمی‌تواند از دست ما بگریزد. ناگهان دید که او غلام زبیر است. عبدالرحمان از او پرسید زبیر کجاست؟ گفت نمی‌دانم. سپس، عبدالله، چنانکه خود روایت می‌کند، فهمید که پدرش کشته شده است. (مفید، جمل، ص ۳۶۳-۳۶۲).

[۲۰۴] روایت ستایش آمیز ابن عساکر، عبدالله بن عامر را با عنوان کسی وصف می‌کند که پیش از جنگ به زبیر متوسل شد تا عازم نشود و بدین وسیله امت محمد (ص) را نجات دهد. چون زبیر توصیه او را نپذیرفت، ابن عامر احتمالاً بدون شرکت در جنگ، رهسپار شام شد. (ابن منظور، مختصر، ج ۱۲، ص ۲۸۸) احتمال این موضوع بسیار کم است. بعید است که عبدالله بن عامر فرزندش را ترک گفته به جنگ رفته باشد تا جان خود را از دست بدهد، در حالی که خود از جنگ گریخته است. همین منبع به اشتباه می‌گوید که ابن عامر در جنگ صفین حضور نداشت.

[۲۰۵] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۶۴. متن نامه‌ای که شیخ مفید نقل کرده (جمل، ص ۴۰۳ و ۴۰۴)، احتمالاً ساختگی است. تاریخ آن، رجب سال ۳۶، دور از ذهن می‌نماید.

[۲۰۶] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۶۴. متن نامه‌ای که شیخ مفید نقل کرده (جمل، ص ۴۰۳ و ۴۰۴)، احتمالاً ساختگی است. تاریخ آن، رجب سال ۳۶، دور از ذهن می‌نماید.

[۲۰۷] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۷۱.

[۲۰۸] طبری، ج ۱، ص ۳۱۶۲؛ در خصوص اختلافاتی در روایت، رجوع کنید به ابن ابی شیبه، مصنف، ج ۸، ص ۷۰۶. آمده است که اشتر گفت: «چرا این مرد پیر را در مدینه کشتیم؟» و از مذحج، مردان قبیله‌اش، خواست که با او بروند. اینکه او قصد داشته به معاویه بپیوندد، چنانکه یکی از راویان به نام کلیب جرمی می‌گوید، بعید می‌نماید. به گفته کلیب، علی (ع) تاریخ عزیمت خویش را پیش

انداخت تا از حرکت اشتر با مردانش جلوگیری کند.

[۲۰۹] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۷۱.

[۲۱۰] منقری، وقعه صفین، ص ۸۰ گفته‌ی شعبی را دایر بر اینکه علی (ع) هفده ماه در کوفه ماند و با معاویه و عمروعاص نامه رد و بدل کرد، باید به این معنا گرفت که علی (ع) تا آخر سال ۳۷ هجری پیوسته با آنان نامه نگاری می‌کرد و در این سال دومین جنگ خود را برضد آنان ترتیب داد، نه اینکه تمام آن مدت را در کوفه اقامت کرد.

[۲۱۱] همان، ص ۳؛ تاریخ میلادی با دو شنبه منطبق است. تاریخی که بلاذری آورده است (انساب، ج ۲، ص ۲۷۳)، یعنی ماه رمضان سال ۳۶، و ظاهراً سندش به زهری می‌رسد (همان، ص ۲۹۳، یادداشت ۱)، زمانش بسیار دیر است. روایتهای مزبور این نظر را تقویت می‌کنند که علی (ع) مدت زمان بسیار کوتاهی در بصره ماند. تاریخ نخستی که شعبی داده است نامعقول نمی‌نماید.

[۲۱۲] منقری، وقعه صفین، ص ۵ و ۳ ام هانی مادر جعده خواهر علی بود. (زبیری، نسب، ص ۳۹؛ بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۴۱) در رایت ابو مخنف راجع به بازگشت علی (ع) به کوفه از صفین، آمده است که او وارد قصر شد. (طبری، ج ۱، ص ۳۳۴۹) با این حال، در شرح بلاذری از قتل علی (ع) به استناد واقدی، ابو مخنف و عوانه گفته می‌شود که وی در قصر اقامت نگزید، بلکه به خانه‌هایی با سقفهایی پوشیده از نی در میدان معروف به «رحبه علی» رفت. (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۴۹۲) احتمال می‌رود که آن حضرت از قصر فقط برای تشریفات استفاده کرده باشد.

[۲۱۳] بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۷۲ تا ۴؛ منقری، وقعه صفین، ص ۷: ۶ و ۴. سلیمان بن صیرد روایت می‌کند که از حسن بن علی شکوه کرد که چرا عذر او را بدرستی به پدرش نرسانده بود تا سرزنش نشود. حسن بن علی (ع) به او گفت که علی (ع) او (سلیمان) را سرزنش کرده، در حالی که خود نسبت به اینکه او مسؤول رویاروی کردن دو جبهه‌ی دشمن بوده باشد، ابراز تردید کرده است. بنا به روایتی دیگر حسن بن علی بن سلیمان بن صیرد گفت که علی (ع) طی جنگ آرزو کرد که کاش خود بیست سال پیش از آن جان سپرده بود (بلاذری، انساب، ج ۲، ص ۲۷۳-۲۷۲) این روایتها از مخالفت امام حسن (ع) با جنگ حکایت دارند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

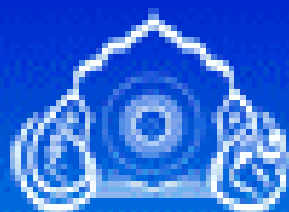
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

